

آیا بجای سرای دیگر بزندگی دنیا خرسند شده اید؟

پس نیست بهرهٔ نزندگی دنیا دربرابر آخرت جز کمی . اگر (جهاد) بپرون بیا پسند (خداآوند) ، شما را عذاب کند به عذابی در دهنه و بجز شما قوم دیگری را برای خدمت دین و دفاع آن، بدل شما گشیرد . و شما خداوند را هچه ضرر رسانیده نتوانید و خداوند را بر هر چیز تواناست . اکثر شما رسول خدا را مدد نکنید بتحقیق خداوند را اورا مدد داده وقتیکه کافران او را بیرون بپرون کشیدند در حالیکه دوم تن از دو بود وقتیکه هر دو در غار بودند آنگاه که رسول برفیق خوش گفت ، غمگین مشو پیشک الله را با ماست . پس خداوند را قسکین خود را ببروی فرود آورد و او را به لشکر های که منی دیدید نیرو بخشد و دعوت کفار را فرود تر گردانید و سخن الله را همانا بلندتر است و الله را غالب با حکمت است . (جهاد) سبکساز و گرانبار براید و جهاد کنید بمال و نفس خوش در راه خدا را اکثر میدانید ، این (جهاد کردن) برای شما از حیث فوائد دنیا و آخرت ، بهتر است .

تفسیر : پس از فتح مکه معظمه و غزوهٔ حنین در سال نهم هجری به رسول الله (صلی الله علیه و آله) معلوم گردیده که پادشاً نصرانی

شام (مللخشا)، میخواهد به مدد قیصر روم بر مدیته متوجه حمله آورد، رسول الله ﷺ مناسب دید که مسلمین بحدود شام رفت و بحواب شان پردازند، حکم تهیّه عمومی جهاد داده شد، هوابیارگم بود. و قحطی و بهای بلند بر مشکل مسلمین افزوده بود در حالیکه - خرماء رسیده و هوای نزیر خرماء بنا و درختان سخت گورا و راه هم نهایت بعید بود. در مقابل تنها ملک عنان بعزم حمله نشده بود بلکه لشکر مسلح و آزموده قیصر روم با وی هراهی داشت، پس پیکاری چنین بزرگ نهیا حوصله آنها بوده و تنها کار مؤمنین جانباز فدا کاری که دل توانا داشتند بود، منافقین حیله آور دند به بهانه های مختلف گشان رفتند. گروهی از مؤمنین نیز ازین میدان آزمون هراس داشت و توان سفر آنهمه راه سخت و دور را در خود نمی دند، اما نزیاده شان کمر بستند و آنانیکه باقی ماندند شمارشان نهایت اندک بود.

رسول الله ﷺ، با سی هزار مؤمنین در میدان تبوك خمیه افراشت و نامه به قیصر روم ارسال داشت و به اسلام دعوت شان کرد. گرچه نامه در دلش اثر گذاشت اما وجود هرمان ازین نعمت باز داشتش.

ولی شامیان ازین اقدام مسلمین خبر شدند بزرگ قیصر شدند و طلب کمک نمودند اما وی از دادن کمک امتناع ورزید نا چامطی شدند ولی اسلام نیاوردنند، مسلمین پیروز برگشتند. منافقین بیحد خجل و رسوا شدند و آنعداً مؤمنین که فبت معذرت شان درین غزا شرکت ندادند، سخت پشیمان بودند.

دین ایه مؤمنین به شدت بسوی جهاد محیص شده اند و -
آنچه دین امر بنزگ است برایش آشکار میگردد و ان موضوع
این است که گرائیدن به عشرت آف و آرامش فاف و -
ترک جهاد چنان است که کسی از اوچ به حضیض بیفتند .
در حدیث آمده است ، اگر دنیا را در نزد خالق اعتبار یک بال
پش میبود ، خداوند (ج) جرمه آبی به کافر نمیداد .

این آغاز سرنوشت بکاف است که میخواهند ،
از کاروان مسلمانان باز پس بمانند و تهدید
به عاقبت بدی است که از گراف نمودن برای
جهاد در راه خدا (ج) پیش می آید بیاد مسلمانان -
می آورد که خداوند (ج) چگونه پیامبر خود را در آن
روز که هیچ یک از ایشان باوی نبودند مدد کرد .
و خداوند قدیر (ج) می تواند هرگاه اراده فرماید
بدویت آنان چنین پیروزی را فراهم آرد .
و آنگاه برای آنان جز تخلف و تقصر مفادی حاصل
نمیخواهد بشد .

تخلف از رفتن به جهاد را با سنگینی کردن بزمین تعبیر فرموده
چه اینکار نتیجه سنگینی زمین و مطامع و آرزوها و تصورات زمینی
است . سنگینی و ترس بروزندگی و ترس برومال ولذاید و منافع و
خواسته های دنیا ای است سنگینی تن آسائی و آسائیش طلبی
است سنگینی ذات فاف و اجل معین و هدف پریدیگاً است .

سنگینی گوشت و خون و خاک است تعبیر قرآن همه این سایه ها را با طین لفظ (آثا قلْمُ الْأَنْفِ) نمایش می دهد و جسم فربه گران بر نهین افتاده ایرانشان میدهد که بر زحمت آنرا بلند می کنند و از فربه ای که دارد دونباهه بر نهین می افتد ، (اثا قلْمُ إِلَّيْ الْأَنْفِ) بدن بزمین کشیده می شود و میل بجانب پائین دارد . بلند پروازی روح و آسمان پیمایی شوق مقاومت می کند . بسیج شدن برای جهاد در راه خدا () از بند های نهین است و چیره شدن بر سنگینی گوشت و خوت و محقق ساختن معنی آسماف ایکه در آدمی نهفتده است و غالب شدن عنصر بال گشاده شوق بر عنصر نرمی نبندها و ضرورتها است ، برای آفت سه آدمی بجانب جاودان بی پایان رو کنند و از نیستی محدود وارد هد .

أَرْضَيْمُ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ ؟ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَهِ الْأَقْلَيلُ ۝

ممکن نیست کسیکه بخدای () معتقد باشد از بسیج شدن برای جهاد در جهاد او شانه تهی کند ، مگر اینکه در ایمان وی خللی باشد ، و بهمین جهت است که پیامبر اسلام ﷺ فرموده است : « هر کس که بمیرد و جهاد نکده باشد یا جانش هوای جهاد نکده باشد ، بر شاخه ای از شاخه های نفاق مرده است » .

نفاق همچون عیب و خلل در غقیده است که آنرا از درستی و حکمال باز میدارد، و همین است که کسی را که گمان میکند معتقد است، از روی ترس از مرگ و ناداری از جهاد در راه خدا، باز میدارد، در صورتیکه احبلان جانب خدا، و روزی از جانب اوست بر علاوه خواسته متاع دنیا در برابر آنچه در آخرت است بیار ناچیز و بی بهای است، و از بیگناست که خطاب رنگ تهدید بخود میگیرد.

الْأَسْفِرُوا يَعْذِبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيُسْتَدِلُّ قَوْمًا غَيْرَكُمْ

وَلَا تَضْرُوه شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

البته این خطاب بگروه معین و در وضع خاص شده، ولی مفهوم آن همه کس را که بخدا، عقیده دارند، شامل میشود، و عذابی که با آن تهدید میکند تنها عذاب آخرت فیست، بلکه عذاب این جهان نزهت است، و آن عذاب خواری و نربوف است که نصیب بازتر شتگان از جهاد و مبارزه میشود، و از چیز شدن دشمنان برایشان و بی بهای ماندن از حیرات و بیکار کردن برای دشمنان فراموشی آید.

کاینکه از مبارزه دامن فرو میچند و در خانه‌ی فشیتند، دو چندان آنکه در میدان جنگ کشته میشدند نریان میدیدند

در خانه های خود اسیب می بینند ، و اگر در جهاد آبرو مندانه و مردانه جان خود را فدا می کردند ، اینک بپش از آن باید با خواری و بچارگی بقتلکاه نربونی سرو کنند .

هیچ ملّق نیست که از جهاد گیزان شود و خداوه او را گرفتار ذلت فاژد . و درین صورت چند برابر آنچه در جهاد و مبارزه از دست میداد باید با کمال کوچک و حقارت ب دشمنان خود قسم کند .

«وَسْتَدِلْ قَوْمًا غَرَبَكُمْ» خداوند، میتواند گروه دیگری را جاشین شما کنند که بر عقیده خود بایستند و برای عنزت و آبروی خود بپردازند و بر دشمنان خداچیره شوند .

«فَلَا تَنْظِرُوهُ شَيْئًا» و بدانید که با همه این سبق هائیکه در جهاد نشان میدهد هیچ نریان بخداوه ، نمی توانید رسانند و در برابر او وزن ندارید .

«وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» و خداوه به هر چیز تواناست و هی تواند که شما را از میان بثاره و کسانی دیگر بجای شما بگذاره و در حاب شما را بگلی فراموش شده بگیرد .

برتری جتن بن سنجینی زمین و ناتوانی فض . و سیله فشان دادن وجود شریف انسانی است . و زندگی بمعنی بین زندگی همین است . گرانی کردن بر زمین و قسم ترس شدن ، در واقع کشتن وجود شریف انسانی است .

خداؤند^(ج)، برای آنان از واقعیت تاریخی که نیک بان آگاه دارند مثال یان میفرماید و این مثال آن نصرف است که خدا به پیامبر ش نموده در آن هنگام که هیچ یک از ایشان با وعده تو تا بدانتد که پیروزی از جانب خدا^(ج) است و بهرگز خواهد میدهد.

همانگونه که نیوی تا حق همیشه چون در برابر کلمه حق ففه تواند ایستادگی کند، برآن میشود که خود را از آن برهاند. قریش نیز در آن زمان که از جواب گفت^ن بدعوت صحیح پیغمبر اسلام «صلی الله علیکم و آله و سلم» عاجز ماندند، برآن شدند که کار آخوند^(صلی الله علیه وسلم)، مرا بازند خداوند متعال^(پیامبر ش) از نیت بد آن قوم آگاه ساخت و باو فهان داد که از مکه معظمه بیرون رود.

پیامبر اسلام تنها با ابوبکر^{رض} بدون لشکر و سان و سامان از میان آن‌ها نیز بیرون آمد. قرآن شریف وضع حضرت رسول‌الکرم «صلی الله علیه وسلم»، و همراه او^ر در غار فشان میدهد که همه در پی یافتن او اقتاده‌اند و ابوبکر صدیق^(رض) از آن‌بیم داری که میادا جایگاه شان برکفار معلوم شود و ایشان به پیامبر اسلام^{رس} که از جاش عزیز تر دارد ضربی می‌سازند.

پیامبر اسلام^{رس} که خداوند^(ج) آتش خود را بر داشت فرو ریخته بود با ابوبکر صدیق^(رض) فرمود: «چه گمان بری در حق دو نفری که خداوند^(ج) سومین ایشان باشد و می‌اید ترتیب او را مطمئن ساخت و از هراس او جلو گرفت.

پس از آن چه شد ، و با آنکه همه نیروی مادی در یکطرف و پیامبر اسلام (ص) و همراهش ^{ره} تنها در یکظرف بودند چه بیش آمد؟ خداوند (ج) پیامبرش را با لشکرهای یاری کرده تسو آنانرا نمی دید . شکست و خواری و نربونی نصیب کافران شد .

کلمه کافران پست شد و کلمه خدا (ج) در جایگاه بین خود و نیرو منطق بود . چه کلمه خدا بناء به اصل و طبیعت خود بالا و برتر است ، بی آنکه وابسته به حادثه معین باشد . (و خدا عنین است) و دوستان خود را خوار نمی کند و حکم ، است و نیرویه برا در جای خود برای هر کس که شایسته آن باشد مقدار می فرماید .

در سایه این نمونه واقعی موثر آنان را میخواند که بسیج کنند و اگر برای خود خیر دنیا و آخرت را هم جویند بهانه ای برای نشتن و بکار نهادن سبقت نیاورند .

«أنفروا حفافاً وَثُقالاً ...»

در هر حال پا خیزید و بکارهای بستاید و با مال و جناب جهاد کنید ، و دنبال عذر و بهانه مگردید ، که خیر درست و واقعی در همین است .

«ذلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»

مؤمنان مخلص این خیر را در یافتند و با وجود مواعنی ^{که} برایش داشتند بسیج کردند و از بهانه های که ممکن بود با آن متوصل شوند چشم پوشیدند ، پس خداوند (ج) نهینها ، و دلها را برای ایشان گشود و کلمه خود را بدست آنان عنین و نیرو مند

ساخت . و آنان مرا با کلمه خود عزت بخشدید و بدست آن -
کروه عملی که در تاریخ جهانگشایی بمعجزه می ماند صورت
گرفت .

ابوالظفیر (ره)، سوره براء میخواند و چون باین آیه رسید
کشت، چنان می بیم پروردگار ما را بجهنم خوانده است .
ای فرزیندان مرا اماده جهاد کنید . پیشتر بموی گفتند، خدا
ترا بیامزد ، تو با پیامبر خدا ﷺ علیه‌الله و‌آل‌هی و‌سلّم جهاد کردی،
تا آن دنیا سفرت نمود و با ابوبکر (ره)، جهاد کردی تا سفرت نمود
و با عمر (ره)، جهاد نمودی تا شهید شد و اینک ما بیجای
تو بیخند می سویم .

سخن آنها پذیرفت و بر کشته سوار شد تا وقتی مصروف جهاد
شد تا بمرد . و این جریان بن حبان بن زید الشرعی یعنی
می کند که گفت : با صفوان بن عرو والی حمص بجهنم با جراحته
میرفیم ، پیر سالخورده ای مرا از مردم دمشق دیدم که ابروانش
تا روی چشم پائین افتیده و در میان جنگنده‌گان بر مركب
خود در حرکت بود ، و گفتم عموجان خدا (ره)، ترا معذور داشته
است ابروان مل بلند کرد و گفت : ای پس بلدن خدا (ره)، سبک
و سنگین ما را بجهاد خوانده است .

بعد اندک خدا (ره)، هر کس مرا دوست بداره مبتلاش می‌گند
و آشگاه او را باز می‌گرداند و نگاهش میدارد ، خداوند (ره)
کان از بندگان خود را مبتلی می کند که به بار و شکر
گذار و دن یاد او باشد و جز خدا عز و جل نیستند .

باین مروج عزت اسلام و عزت مسلمانان استوار شد،
چون در آن سستی پیدا شد دولت اسلام نیز سستی گرفت
و مسلمانان گرفتار خواری شدند و دنباله رو کاروان شدند.
در صورتیکه خدا، آفتاب را چنان خواسته که پیوسته،
پیشرو و پیش آهنگ باشند، هر کس خواستار عزت -
باشد راهش این است
پایان ،

نمزا و امیرین مردم برحمت، دانائی است که فرمان نادانی باشد و کرمی است
که گرفتاری شود و پرسیزگاری است که دچار تابکاری گردد.

دنیا دو روز است. یک روز موافق و یک روز مخالف میل تست. روزی که
موافق است معزود مشو و روزی که مخالف است مبرک.

مگذار که از دوست فرب ب یا از شفعت شکت خوری

مبارا بد کار و نیکو کار دنطرت یکان باشد زیرا دین صورت نیکو کار از نیکوئی
خنازه گردد و بد کار در کار نزشت اسرار ورزد.

از کلمات قصار علی بن ای طالب
کرم و جهه

سیدی

لومہ کال ، شپن مہ گنہ ۱۳۶۲ کال د جدی ۲۰، مہ
۱۹۸۵ ع د جنوری ۱۰، مہ

چلوونکی:
محمد صدیق پسر لی

بانکی حساب
پستی پتہ

G.P.O

P.O-BOX 665
پشاور - پاکستان

الائید بینک

جہانگیر پورہ برانچ پشاور
اکاؤنٹ نمبر (۵۴۴)

آخرین وداع

شیخ دزیر میخوانید، آخرین اش شاد وان دوکنود محمد آصف
مهیل، شاعر و نویسندهٔ فامدار کشود است. مرجع مهیل در سال ۱۲۹۶
پا بد نیاگزاره بود و سال پار در حال غربت و آواره‌گی جان به جان
آفرین پردا.

مرحوم مهیل دوکنود طب بود، اماعتی به نویسندهٔ او را به
نام یک نویسنده مشهور ساخت. او زمانی شاروال شهر کابل
مدقی رئیس متقل مطوعات کثیر و سایاف نیز سفیر
کیر افغان در خارج بود.
بعضی داستانها و معالات او بنام در قها مشهور است.

ذوز دل غریز جان نویسم
نویسم نامه سوانان نویسم
نویسم تانند اشک چشم
برآن چه دل بگوید آن نویسم
وطن آواره ام تنها و بیمار
به مشکل سوزم و آسان نویسم

آخرین ...

پریشانم پریشانم نگارم
 به آه و ناله و خریان نویم
 جهانداران - جهان ویران نمودند
 زبپدار جهانگران نویم
 فغان سازم نرسوز مردم خود
 پریشان سروزی افغان نویم
 به میخانه شدم عمدم شکستم
 چه از پیمانه و پیمان نویم
 زلیقا! یوسف زابردی آخر
 چه یعقوب! که از کنعان نویم
 خداوندا که بینم یا منه بینم
 وداع آخرین یاری نویم
 چو آزادی نباشد - زندگی نیست
 آسارت! اذلت انان نویم
 شهید و غازی راه وطن را
 فدا کاراف جاو دار نویم
 جهاد ما به استعار و کفر است
 به علم! امردی افغان نویم
 به ملک مانه سر مانه و زمان
 خرابی های آن سامان نویم
 سهیل از پا فتم - دستم نگارد
 غم هجران - غم دوران نویم

س . م . صابر

نوميالي، افغان وائي

بله فشنه نه ما په نهه او په ايمان کبني
يا به ته يې يا به نهيم په ميدان کبني
ته دېمن د محمد نه د کارل يم
دغه فرق دی په ڪاف او مسلمان کبني
ته دجال د زماون او نه عيسیٰ يم
دا توپير دی په مرسو او مسلمان کبني
په اخاوم د تجاوز دی نظر نه وو
کبني چوري ته لويده په امتحان کبني
چي دې سر په لومه بند که افغانانو
پوليش ونويه ته پښو په لهستان کبني
اوسم نو واي چي نره حمه که مې پړندي
حوله دې ماته نوم دې بالشو سردې سړندي

محمود «فارابی»

شیر شهر ای حق

ای خصم بشدشمن حق سنگ تمدن
آموخته فرعون نر تو درس تفرعن

تونطفه جالوت و من وارث داؤد
من می شکم فرق تو با سنگ فلاخن

آتش بزم بر تو قبر ارش سخت
از خون تو آلوده کم وادی و نهان

پیش آی که من هیچگه از خرس نترسم
من شیرم و شمشیر نرن ساحل جیعن

کابوس اتم را تو فرا خواند ای دون
برهم نرده مصلح جهان را تو توانن

من و هر و شهراه حقم تا بدر مرگ
از دست تو هر چیز که آید تو هان کن

(۶ جولای ۱۹۸۳)

ای وای بناکه ازوطن دورشیدم
از بحر وطن مرده و رنجور شدیم
هر جاکه رویم دل نگیرد آرام
ما زنده ولیک زنده درگور شدیم

زدت تاکانز میهن تبه شد
در خانز روز ما چون شش سیه شد
بزردا نز ستم ما را نگند نه
سر حق کو، نگوز در قوه په شد

از: سرو دستگاه

شیرخان

مسافریو و بعد ، دھف پالونکی
ورور ، شیرخان تری پس
کش و خوھغه ته دومنه
نازوی وو چه بالکل خپل
ھڑلی ئی گانہ ، شیرخان
وروستی دوھ کاله هرہ
شپه بھغه لہ یاد و نوسه
دسرگری په بالبست سر
ایبی وو او اوس چه فی
لز ساعت وروسته ورسه
دلیدو او تر غایہ و تو تصوی
ذهن تر راغی نو دنیہ درنہار
فی نورهم کاواکھ شو۔
دشیرخان عجیبہ داستان
دی ، دوھ کاله عنکی فی د
مور پلاس نرپتہ په تور
سحر ، جاموتہ ھکوئی کھری
او دخپل و مان ویجاپ تا یوبی

شیرخان پورہ دوھ کاله
وروسته کورتہ داروان
وو په نہہ کبپی په سلھائی
اندینسو او وسوسو غوبل
جوہ کرپی وو ناقاری فی
خد نه درلود . خد ائی خبر
چه په دپی مورہ کبپی به فی
په کور کوی خم تپر شوی
وی بوبا پلاس او سپین
سری مور خوبہ فی په
ڈیا ڈیا ورپی دستر گو
کسی سپین کھری وی ، خویندو
بھ فی چیری د خوشائی
ساعت نه وی تپر کری ، سہار
ما بنام بھ فی دده لہ یادونو
سن دا وبنکو چینی ملگری
کرپی وردر فی ورپی
ماد شو د سختو تنگو او

چه نئ او س واده ته جو
 نهيم ، لز همبراته و کري
 خود هغه يوه هم ونه چيلده
 مور او پلار ئي کوريده
 خپل بخ کبني آبادلو ، او خداي
 دا ارمان پوره کبر ددوئ
 دې نزاوره قريبا شيرخان پت
 تگ ته او ايست ، حکم چه د
 واده د ومه مسئليتونه
 فو چه د شيرخان د بنکام
 تگ په هره لار کبني لک خند
 و دريدل شيرخان د سرو
 ليوانه ظلمون زوانه روا گانو
 د ومه ناقران کې چه نه
 ئي عكى شاته ونه کتل
 او د جهاد گرمون سنگونه
 ئي خان ورساوه ، خوا
 ئي درين او وطن په
 د بنها نو يخه کړه پې
 بي دينه ئي له دنيا نه
 تېر کړل او په پېروي
 ميندي بورې کړي د هندر

په لورئ و دنګل او خوجه
 نهيم همه کيده نودي بيار
 ميني په غابنی او بستي وو د
 مور پلار نه په پته لار قيله
 چه هغه ئي بهي په دې
 وخت کبني تگ ته پري نيزدي
 هغوي بچارگان په حقه وو
 يو خو د شيرخان او س او س
 شوندې توره ، شوي وو
 او بله دا چه يوه مياشت -
 عنکي ئي په پې ميند وته
 واده کړي وو .

هغه د چا خبره د واده
 د يگونه ئي لا غور پراته
 وو ، د مبارکيو سله هم
 جاري وو په داسې حالاتو
 کبني د مور او پلار نه اجازه
 اخيستل د شيرخان لپاهه
 ناشوني کار وو . په دې
 لز عمر شيرخان واده ته
 هدو جو پنه و ، پېري
 اف بهاف و کړي

شیرخان

هغه ورته خو خوبنی پ
خبری کهی وای کاشکی
کاشکی
شیرخان پوهیده چه
په دی هله ف ناخوا نی
کپیده، چه دیوی
میاشتی ناوی یئی ب خبره
اوی ب خنده بی پرینسودی
ده، هدا یوسوال یئی په
ذهن کبی بشکته پورته
کپده چه پیو خوبه دده
دایوفا ئی درکی والا غنی
د شیرخان د سوچونو
نخیز و شلاوه ویلی:
صوفیب! ماروسیدن
داروسیدن په مهکی فی
بیا زیده درز و گر په،
بیه ئی کایر و رکره او د
خپل کور په لور په شندی
سرافان شو، خوکه
کلیوال و رسپه نخ شول رفوع
بر ئی ورسه و گر،

تپی او سربازی اوازه په
گوت گوت کبی خپر شو
ملحدان به ئی دنوم په
اور دیدو په سوپ توتل
لنده داچه شیرخان
په خپله سنیمه کبی ب پری
سوپ و گری او اوس په
دی پاوه و چه داس خروم
ملاتگه به ئی دمور او پلار
د پاره د هغه د جرم (پتگه)
شفاعت و کهی خو پیوی
ته به خه وائی، د شروند
ملگری بر په خه پخلاقوی؟
نور خوکه که ف هر
بمانه و منی، مگر دیو
ئی عکه نه منی چه هغه
مسلمان پیغام دی له جهاده
نه ایساواه، د هغه به دا
ارمان و چه کاشکی د
تگه په وخت کبی ئی د خپل
او بگونه ملتفت هغه ته
و داندی گری وای، کاشکی

شیرخان

اورییده په بې مبری ئى
 دروازه و تکوله ، و پې خور
 ئى غنز كېرچە خوکۇ ئى ؟
 ويلى ؛ زەيم ماساف ، او له
 دە سەرئى خورچيغە كېرە
 چە ئاي مودى د دوسىمى راڭى
 دەھىھە حاس نەمۇز دوبۇكى
 خورپە چيغە كېنى د دنيا
 تېول غۇنونە او درد و نە
 حس كېل . نور د سوچۇنۇ
 وخت نە وو دروازه بېرىتە
 شوھ اوچە شېرخان دوھ
 كالاھ د دوستە بوبىھ م سور
 ولىدە نولكە ماشوم ئى
 ئان غىرىتە واچسوھ ،
 مور ئى سخت ئېبل ان سردى
 چە شەمما ئى پە نادوسورى
 بىدلە شوھ . هەنە پېر
 تىلى ورگە چە او س
 خۇزە ماغلم نۇرۇباتە شە
 حاجت دى خۇھۇبا بېھىر
 هەداسې روان وو خويندۇ

خودھەرىيۇھ پە خەپەر
 كېنى د زې سواندى او
 خەلخۇزى نە پە كوتاڭاتسو
 د شېرخان پە فەرك او
 ذهن كېنى يىو تۈپان
 ساپۇرتە كېر ، هەنە تە دكلى
 كۆچى او د بىوالونە هەم غەزىن
 بېكارىدل د كلى ماشومانو
 چە ولىدە نولۇغۇ ئى
 پېرىنسۇدى هەر يۈە پېر مەندە
 ئان را رسوه او شېرخان
 تەتى ئى هەر كلى وايدە دەھۇرى
 معصوموخەپروخە نشۇ
 پېتولى پە بېكار ئى د غەم
 خەبىرى كولى ، شېرخان
 مېيىنلى و يىوقىدىمۇنە ئى
 نورەم گېرنە يى كەل او د
 سەرى ئى پە سەپ كېنى د كور دېپى
 دروازى ئى د ساپۇرسىدە
 پە ئان نە پۇھىدە د زې د
 دىزەن ئى د مەن دەھىتە
 وە چە پە غۇزۇ ئى

ترسنجه کوشوی منه وه
 په غلا غلاف شاوخواته
 وکتل چه گوندی پیوه
 به په حکوم ځوب کښې ولاړه
 وي او د هغه تاشه به ځوي
 شاید چه له پېږي حیائی
 مغی ته نه راجی او یابه ټی دا
 په نمهه کښې وي چه شیرخان
 د نور و په ټیا د هغه
 پوښته هم وکړي.
 مګه هغه هم د حیا او غیرت
 تو په وو څان ورته
 بنه نه بنکاریده چه لا
 طاغلی نه دی او د یو پی
 پوس کوي . د شیرخان
 ناخاپه خپلی موده پام شو
 د حال نیم ماشوم ف په بهتر
 پوپی نیولی وو پېږي شکن
 غوندی شو ، ماشوم ورته
 اشنا بنکاریده بنه ورته
 څېش شو او چه خپلی نښې
 نباڼ او ذاتی شدلواي

به ئی وار په وار په خوا
 کښې نیوه په سراو نخ به
 ئی بنکل کر او په شرها کښې
 بدف ب اختیاره له خوپی
 ووته چه درون ته پېږ
 ناوخته راغلی ، ولې دې
 دومنه موده تبره کړه ۹
 شیرخان سره نه د دې
 سوالونو ځواب وو او نه ئی
 په مطلب پوهیده ، د پې
 ساعت ڈیا فریادنه د دوسته
 لبزه ګواری شو او شیرخان
 د مودو ستري په کت کښې
 کښیاست ، سمدستی ئی
 د پیلار او د دوس پوس وکړو
 پلار ف د کوم ګلیوال پوښتني
 ته تللى وو او د دوسره ف
 لا د کارنه نه وو راغلی د
 خپلو خپلوا نشو دروغ نخوئور
 احوال ئی هم واخیسته له
 هری خوا پاډه شو خوت
 او سه ف د یو پی سرنا

فهرست

شنبه	د هضمون عنوان	لیکوال	مخ
۱	د ثور او ومه او د جدي شپرمه	بورا	۳
۲	تفصيلى اذن آيات قرآن حکيم	-	۹
۳	آخرین وداع	مرخوم مرد دکتور سهیل	۲۰
۴	نوميالي افغان وایف	سلطان محمد (صابر)	۲۲
۵	شهره حق	محمود (فاران)	۲۳
۶	شيرخات	ذبيح الله	۲۵
۷	هو نزما لا لله ماغلي وو	د حاجي يكه	۳۲
۸	د هيوا د په وروستي کربنه	نجيبة (وجدي)	۴۰
۹	ککه	عبد الحکیم تنبیوال	۴۳
۱۰	د ولسي بخوله خولي	-	۵۰
۱۱	در روسی عسکر	منځنځيل	۵۵
۱۲	فریاد د یوه افغانی	لطیف پریشان	۶۵
۱۳	سیاون	سلیم (یوسفزی)	۶۷
۱۴	قصاب نظام	پاستنی	۷۰
۱۵	قول جهان وهی په بدنه	محمد عارف غروال	۷۳
۱۶	لنډۍ	-	۷۴
۱۷	افغان مجاہدین	کل محمد خان (بېتا ب)	۷۹
۱۸	د کمونېز مرڅبه	رفیع	۸۱
۱۹	خوبزې سحر	پرسلي	۸۷
۲۰	آغام سقوط	سید اسماعيل (فاطمي)	۹۰
۲۱	غتى غتى خبرى	پاسنۍ	۹۴

یادوونه : د تېري ګښې په فهرست کښې ده ناغلي عبد الرانق
پالوال نوم سهوا عبد الرحمن
پالوال لیکل شوی وو معدتر غواړو .

شیرخان

په غم لېلی آواز انا الله وانا لله راجعون.
وویل خود هغه غنز چا وانه
ورید په ڪوکبتي په داسې
غوفا او ناري سورې جوړي
شوی چه تابه ویل قیامت
جوړ شو.

د شېرخان سترگه اوښکو
سره نا اشناوي هغه پېر
سخت، سخت حالتونه ليدي
دو د سنگر پېر درونهه ئېه
خواکښ شهیدان شوي
وو مګر اوښکوته ئی دستړګو
لان نه وه بنودی دوینو
گوټونه به ئی تېرکړل هر
څه به ئی په نړۍ دنه
وېغل خوملګوته به ئی
اوښکي نه بنودې، پېږدې
چه دهله اوښکي به د
باحدیسو په روحیه بد
تاڭير وکړي، خونن پیوه
منه وه په شیرخان داتیاره
دنيا نوره هم تیاره شو او

ئی د ماشوم په رکه رکه کښې
ولیده نو د خوڅحالو یو بې
پا یه سندري په نځه واخیست
له مورنه ئی په بې قرارې
پوبنته وحکړه:
شیرخان، موږي د ماشوم

څوک دی؟

مور: (په شړه غوفا آوان،
پېښي دا یتیم دی).

شیرخان: (په حیرانیا ڄا
یتیم؟

مور: (د پوې سوی چې
سره) ستا یتیم پچیه
ستا یتیم.....

د شېرخان په سترګه
تعدم شو، سرۍ چورليډه
ستوپېښد او خوله ئی داسې
وچه شو چه د خبرو
نه ووت دغه په شان
شېرخان دې خبری داسې
لامات ګړل که دولی
خانګه، ورو ورو پې

شېرخان

و زېزوم ، خوچە تە مې
يوانىچ پېزى مېزدى .
شېرخان داسې حس
كاوه چە دې يوې گىلە منه
اروائى پەغۇزۇنۇكىنى
زېزمەكىوي چە :
زەخودىپ بى خېرى
بى يادونۇ اوپى نىسو
نبانۇ پېرىبۇرىپى و مەڭ
ماھىتە دىزىه توپتە
امات سېمالى ، خىال
ساتە چەزىماپە شان
ئى وندە چۈرۈپى ، گىپ نۇ
اروا بە مې درنە خواشىنى
وي .

شېرخان ماشوم نۇدەم
سېنىپى تە را فېردىپ
كىپ او دەغمۇنۇ پە چىاند
بىن دوب شو .

اوورسە دەمداخ خويىندو
سوو كىرىكى او دەيتىم ماشوم
حیرانۇ سترگۇ دەمىزە
متائىزە او دەرخطاڭىر چە
بى اختيارە ئى دوه غەقى
او بىكى لە سترگۇ توى شوى
زىزى ئان تە پام شۇ حومىلە
ئى پە ئاي كىپە مۇردا
خويىندوئى پە خواكىنى
نيولى او او بىكى ئى دەلە
وچوپى ، شە شىپەۋە
ئى مۇر ماشوم پەغىزىكىنى
وركپ پە سېنې پۈچىپىساۋاپە
دواپو خواوئى بىنكل
كە دە ماشوم حیرانۇ او
وارخطا سترگۇ شېرخان تە د
دحال پە شىپە سوال كاوه
چە : پلاھە ! مۇر
خومىپ بە دې نېڭەدارىنا
يۇھە كىرى ئەم داسەرە
تېرە منه كىپە نە ئى د
درنایا غەمونو بىتە

د حاجی لیکن

ده و از مالا لاس اعملی و و

لر لانه و و ختلی چه دمور غزن می له خوبه راوین کهم ، ساته
ویل ئی ،

پاشه نزویه غرفه شوه ، داشتندگ خوب دی چه نه پوره کیزی ؟
سترنگی می خلاصی کری - سهار وو . بیایی وو وو سترگی و مبنی
او دھایه دا پاخیدم - مور می چای تیار کری وو . پلار او
کشہ خور می ، چه زمانه دری کاله کشہ او او وہ کلنہ وہ ، دست رخوان
ته ناست وو نه دباندیپ لادم ، خپل نمی پرمنه او بیره داغلم او
دوئی سره دست رخوان تم کبینی استم .

غمکی تر هرچه می مود باندی غمز و کر :

موری زپری در باندی نن می کشہ لالا رائی !
مود می دخوشحالی او حیرا تیاس رو وویل .

چا وویل نزویه ؟ ما حواب ور کر :
ما خوب کبی ولید . سپینی جامی ئی اغوسنی دی او کود خواته
طاروان وو .

مور می غلی شوه او په فکر کبی ولا ره

په دست رخوان باندیپ یو خو توپی سره بو پوی چه خو
ور عجی پسپی تپری شوی وی پرسته وه ، یو ه توپه می روا خیسته

هو! نرما.....

پهنه کلکده حوزه هم پیر و بزی دم ، تپه شپه می هم خنده وو
خوبی ، په سختی سره می یوه مهی متی و که . دچای پیالی
نه می چه غوپ کړ ، چای تریخ وو ، موده می وویل :

ادی داچای خوتريخ دی؟ ۹ موری حواب راکړی :
زرویه دوہ ڪندوکی گویه پاڼی وه هغه موسیائی دوخته خوتزو
مجاهدینوته چه په جومات کښی شپه وه دچای سره واستوله .
هرخنگ چه وو یوه پیاله چای می دیوې ټوټی دوړی سره و خنده .
نور نما دنده معلومه وه ، خنگ چه په کلوکی زما ره ھو دنده
هم وه ما باید خپله غوا د خپد و د پاره بووئی واي ... بابا پی رانه
وویل :

زرویه نن غوا سپین تنگی ته بووھ ، هلتہ وابنه بنه دی .

ما حواب ورکړی : بابا سپین تنگی پېر لری دی .

بابا می وویل : لری دی خوکد یوازې یو سات می هلتہ و خروې
نوپوره کاربه ټی وشي .

ما مومنله او یوه شپه ورسوسته د سپین تنگی خواته روان
شوم - مخکی دروان دونه می مورته وویل :

ادی که کشرا لامي راغی ما پسې خوله راولیزه .

یوسات لامه و تپه چه سپین تنگی کښی و م - غوا می دکلی نهرو
غوا ګانو سره په وابنو کښی خوشې کړه اوژه خپل و ھو دل سره
په لوبو بوخت شوم لا خورد ټیپه تپه شوی نه وی چه یو
عجیب غزی می تر غور شو . پوه شوم چه بیا الونکی سراغلی دی او
بماری ڪوي . ما غوا پرینه دله او یو پناه ھای ٿه لایم او هلتہ

هو ! نه ما

وو او په بیره بیره می دوران
مشووکورونولوتهی ، تیزی او
لرگی بیزتە کول خوچ که
خولو د هغولاندی شوی
وی زاوی باسی .

زمونبز کوچی ترچه و رسیدم
زمونبز کور راتە نه بنکاریده
نور زمونبز کور هلتە نزو و ما
چیغی کپی او د خپل و ران شو
کور خواته می مندپی کپی
په بیره بیره می دوران شوی
کور یوشولوتهی او تیزی پی
لرپی کپی زما ماما او دده
زروی هم اخته وو تیزی او
لرگی پی لری کول ، دماما بنجی
پی هم کارکاوه د هغۇرۇز زمونبز
د کور په خنگی کپی وو هغۇری
نېڭىزە وو چە کورۇ ف نزو و
ران شوی - ماما بنجی
پی چە نه ولیدم ، راغله
زه نئۇ غېزىپتې و نیو لم
او غوبىستل ئۇ چە ماڭىرە

کېنیاتم ، خوتنه نور ملگری
هم راسه وو زپه می پېز
در زیده داماتە نوپی پېنسه
نه وه ولپی چە عنکى هم زمونبز
كلى بیبارد شوی وو او زه هم
په كلى كېنې و م او بیمارى می
دمىزدى نه لیدلى و ه خود و مۇ
وارخطاشوی نه و م .

پېز وخت تېرىشوت خو
چە د الوت کوغۇزونه ورڭ
شول . زه د خپل ئايەرلەپا خىدا
او يوجىڭ ئای تە چە زمونبز
كلى ترى بنکاریده لامەم ، خپل
كلى خواته می وكتل . زمونبز
كلى په دوبو كېنې پېت وو او
سم نه بنکاریده . زپه كېنې
پی مخت درد پيدا شو ، غوا
مې پېر ئای پېرىندە او دكلى
خواته می منلۇپی کپی .

زه چە كلى تە و رسیدم
هاڭە وخت خلک د سەمۇو او
زېيونرو (سورى)، خەلقلىقى

هو! نرما....

لاروکره او د پی مفع ته
 لایم ، هلتنه په نهک در پی
 جنانپی اینپی و پی په منع کنپی
 می او کلنہ خود پرته وه
 بنی خواتم می بابا وو او
 کینپی خواسته مودو و چرد په
 پتیکری کنپی پتھه وه .
 ما په هریو باندی کوکی
 "چیغی" و کهی او و شریدم
 خلکو وویل چه پری و بندی
 چه زیره تشنگهی ، خو
 زپه د تشدید و فرو او نه
 نئ کتھه کوله مازیگر
 دو او د کلی مشرانو فیصله
 و کهه چه باید شهیدان
 په هاغه دفع خاور و ته
 و سپارل شی پلی چه
 امکان در پی و د چه ظالم
 کافران سبایا بیماری و کهی
 تو د کلی خلکه دغشل شول
 او ته ما تھوتن پوری
 قتل شهیدان خاویو و سپارل .

بوئی خونه لا پنه شوره ،
 بکلی خو تهد کسان هم
 را غل اونه مونبز په و دان شوی
 کور باندی پاخته شول
 ... خه هوده تپه شوه او خه
 خاوردی او لوپی لری شوی
 چه ما د خپلی موده پیکری
 و پیڑا نده په ڈها سره
 هفی خواتم د دغلم ، پتیکری
 می دا و کابزه ، پتیکری خیری
 شو او پیوه تونه د نما
 په لاس کنپی پا تی شوه
 د ماما بنه می را غله او نه
 نئ په نرود خپل حوره
 بوتلم ماما دوئی پی هلا غصی
 کار کا فه ...
 خه و خت تپر شو ، زپه
 می هیچ طاقت نر کا فه ، د ماما
 کور بنه دا و قتم . نرمونبز
 د دان شوی کود مختر
 په سر خلکه پنده شوی و و د
 د هغومع کنپی می ٹانته

هرو ! نه ما

وکشلا لاصفت به پېرو خلکو
کاره تولو دیل چه پېرس
زیور او با تدبیره قوماندان
دی . زمۇنن دکیي حوانانو
زها الا دقوماندان په توگه
تاکلی وو .

هغه ورخ د جانز و دخاوند
ته سپارلو نه وروسته زه بې
خپل ماما کودتہ بوتلم او هلتہ
مۇ په نصیحت کولو ما تېرپیل و کر
اووچ دیل چه :

بچو ! مرک حق دی او هر
خواک مرک کیزی . خونیکمغه
دی هغه کسان چه د خدا ای پې
لاره ئان دلاسه و د کھری
او د شهادت لوره درجه و گئی
د اچىز تاخىله گوتىن د
لاسه و بکېی د غم او افسوس
پینه ده خوهغوتة خدادی
د شهادت لور مقام و په بېرخە
کھری . په دې کېنے دلوی
خدای ئاسې حکت دی

نۇن خوک زمۇنن پېر کود کېنې
نر وو پاق . مش لالامی
د کابل په پوهەن کېنې محصل
وو كله چە كمونستانو زۇمنا
په زۇن په کابل کېنې قدرت
و نیو لا درې میاشتى تېرى
شوى نه وې چە مشرلا لامې
كېمونستانو په دې سورچە
اخوانى دی او د دولت پر ضد
فعاالت کوي و نیو : بابا می
ڪابل تەلار او هر خەنیف
و کېل چە دی بیاموندی بیيانى
شۇنوجىبۇا بېرە كورستە
رااغى ، كش لالامې ، چەد کور
مەمول بوج په دە باندې وو
دە كالە مۇنچى د کیي سنورو
حوانانو سە د جهاد پە نیت
وقلى وو او تراو سە يوازى
درى ئەلپى او هغەم د لىندى
مۇ دې دپانه گورتە راغلى
وو او ور وستى ھەنلەنی
پەنە میاشتى عې وو . زما

پتی پتی کیدی اوسمنه پس پی
 پوهیدم تر خوچه خوب
 یعوهم .
 سبا وختی دماما بنئی می د
 خوبه پاخولم او پتول دکلی
 شخه ووتوا اود پین تنگی
 خواته روان شودکلی نود خلک
 هم هنگی خواته روان وو و پی چد
 پین تنگی د بمبایو پروخت
 کبپی مصون گنل کیده . خنگه
 چه خلکوفکر کاوه هنگی هم
 وه ، بیا الوتکی ساغلی او هنگه
 ورخ ئی هم بباری وکه او خو
 نور گورونه ئی هم روان
 کمل ، دپی کار خووئی نور پی
 هم دقام وکی تر خوچه نزما د
 ماما کورد پدی بمبایو کبپی
 روان شو ، نوماما بی
 نیت وکه چه هجرت وکهی ، ما
 خپل ماما ته وویل چه نره
 به پاتی شم خوچه لالا پی راشی
 نو بیا به یو ئای در شو .

چه انسانان نه پری پوهیزی
 نهونز پغیر حضرت محمد اص، لا
 په دنیا پیدا مشوی نه ووچر بلاد
 نیع په حق و رسید او لا
 ستاعمر نه ئی عمر پر
 کم وو چه موریف په حق
 و رسیده ، نهونز پغیر اص
 په دنیا یتم پیدا شو خو
 هدپی یتم داسی یو پیغام
 د خدای له خوا بشریت ته را پر
 چه دانسایت نپریه ور باندی
 و یا پری او ته پخله پوهیزی
 چه نن ونچ په ذریگونو
 عوانان نهونز په وطن کبپی
 د هنگه د پیغام پر خای کولو
 او د هنگه د حقیقت په شهادت
 ئانونه قربانوی او په ری
 قربانیو سره ئی د دنیا یو
 لوی شیطاف قدرت په
 چکوند و کهپی
 ماما مپ پرپی نوری خبری
 هم وکھی خونما سترگ

هو! ناما....

نه پېژندل کيدل خومادا سې
احاس کاوه چە كەنە ئى
پېژم مامانە مې وویل چە
بن بە درىزىو بنائى پەرى
دەكىنى زەلا لا لەم وي .
ماما مې حواب را كې : پدى
لارە هە وئۇ پە سلگۇنۇ
بىماھدىن تېرىزى داخونە
كىزى چە هە چاتىبە درىزىو
زە پېر وىتە ئېنەڭ شوم
او هەغەم وەنلە . دەلە را بىزى
شوه دا ئىل مې يوبىل شى
ھە تى سەرچىڭ شو - هو خۇ
تنو يوكتە پە اۋېرو اخىستى
وو او زەمۇننى خواتە ئى سا و پەلۇ
دەلە بىنە را فېزى دې شوه . ما
سلىم پېكىنى وېپەنەدە ، هەغە زەما
دلا لامعاون وو . مۇنۇن دەۋىتى
خواتە ورنسىزدى شو او چە
دۇئى تە ورسىدۇ خۇ تىنۇ
بىماھدىن يوكتە پە ئىكەنە كېنىو
زەما ماما او دكىلى مۇنۇ خلکو ،

ماما مې حواب را كې :
تە بە چاسە پاتى شى نىم كېلى
ھېرت كېرى او نىم نورھەم د
ھېرت پە حال كېنى دى ، مۇنېز
او تاسې بە لارشۇ او لالابە
دى بىا هلتە ماشى .
مجبور پە سبانى روان .
شۇ ، مایپەھر قدم كېنى خلائىي .
تە را سوال كا وە چە :
خەدایم لالا مې را ولې . خەدایم
دكىلى ئىخەن زا و وتو دكىلى بىزى
دۇلارى تە چە ورسىدۇ
پە ھەغە لارچە سەرحد خواتە
تىللە سروان شوھەن بىلە لاس د
جىھاتۇ خواتە تىللە پە ھەدى
وخت كېنىپ مانغ وايدو او
شاتە مې وكتىل وېلى دىل
چە يىو دەلە د جىھاتولە
خوا سار وان دە ، سەنە مې
وویل چە هەر و مىر و بە
مې لالا پە ھەدى پې كېنى
وي ، دەلە لىرى وە خەوكى ئى

تور و بستان ئى پە تندى خوازە
وو ، بنكلى تورى سىرىگى ئى
پتى وي لىكچە و يىدە وو ، پە
شوندۇكىنىڭ ئىرى مىكا و
لەكچە خوازە خوازە خوبۇنە
ئى لىدل ، جاپى ئى پە و يىنۇ
رىنگى وي لەكچە دجىت دىلانسۇنە
ئى ئاناتە كېيىس جوپى كېپى
او اغۇستى ئى وو
هو ! دانىالا لاماغلى وو ..

چە مۇنېز سەر ئى ھېرت كاوه د
باھدىنوسە پە سوغىر كولو
بوخت شول ، ما پەھرى خواتە
وكتل نىما لالا پېتىپى نە وو ، ما
سېم تە ئەن ورمىاوه اوپەجىڭ
غىزچە ئىها هەپكېتىپى كەدە وە
ورتەپى و ويل :
زمالالا را ئىنى ؟
ھەنە سلتە وكتل ، سىرىگى ئى د
داوېنەكۆپكى شۇپى چەلەلاندىنى
شوندە ئى غابىنۇ سەر
پىچەلە اوخى ئى ونه ويل
ما يۈجىپ حالت پىدا كېرى
وو دېلىنيانو پە شان مې كەت
خواتە مندە كە - پە كەت
كېپى خۇفۇ پىوت وو پە مۇ
باندىپ ئى خادر غورپىدى
وو ، زە ئى سەروردىدەم
زەپەپى پە شەت سە دەن يىدە
او مەھول ئەن مى پېيدە لاس
مې مەنكى كە او سۈپى داشھىد
دەن خە خادر ساپىكە كە .

بُورا

د نوړ او ومهه او د جهاله

شپږ، پېړ، ملهه

د نوړ او ومهه او د جهاله شپږه د افغانستان په تایمې کې
تڼۍ وړئي دی او خونږئي.
د اوږونو، ویرولو، ویری او وینو د ویرونکي سه سهار پلامه؛
هنه پلامه چې د ڪډونزه بد مسته بېڅو څلوا بادامړو
دود کاد فشي په بدل کېي د ملت د وینو شراب وړاندې کړل
او د غوبنېو کتاب.

د برپادی، وراف، وٺهو، ٿويندي حښولو د متور
نوپان د ودانوونکو څو د ګېدو بد شاگووه مهال او آغاز.
او ورسه د یو قش لاسي خو مؤمن او پېمن ملت د
د سرینندو او مقاومت د برخیک جوړونکي دولن د بهير
پيل او سخط.

هو! تایمې به د دغه تڼۍ او خونږيو فاجعو نه راولان.

نځیبه وجدی

د هپواد په دروستني کړښه يولا دروستني سلګي

د شپې یوه موقعی چوپتیا
محسوسله چې هغه هم دیو
ټریکټر غزن چې د
سین بولدک په لوړی ډراون
و، ماته کړې وه :
لاره کچه وه، له همدغه
امله له دغه څلړه ټریکټر
څغه د انسانافو د ړچولو
يو غلبېل جوړ شوی وو په
ټریکټر کښې ناست کسان د
غړکو په خپ شاربل کېد.
نو زربته زیات مرودی او جمایی
ستومانی یې احساوله .

د شپې تونه برسن غورېدل
و، دې تقدی پردي نه
یوانۍ دا چې بشه او
بد نښونه او بنې یا
شوې امدادې له نظره پتې
کړې وي —————
د زمکن دغه هکی او ټیټی
دبنتی او غزوې ب هم
په څلې تونه لعن کښې
مانځښتی وو .
په همدغه وخت ځښې
د طوفانی افغانستان په یوه
سرحدی سیمه کښې ظاهرا

د هیواد یه و روستق

د فضا چوپیا گلهه و په شه
د شې تیارې هم چنپله
سینه کېنىخوسه خونېرىي
خنجرونه د راكىونو او ۋويكۈن
د گولىيۇ پە بىنه و خوبىل، ھز
او پوز نرمات شو.

سراور پتريکتار لا گهيندي
شو، چو په هر جپ خوپلو
سره به يې د سټانه
انسانانو بد نومه په غين اوادي
توهکه یو له بل سره جنگول
پتريکتار خپل وروستي سرعت
ونيو، خو هغه و نه شو
کري چې د دېمن د گوليو
څخه گهيندي بشي،

پ بالآخره په د گوليو
په باران ڪبني لاره ورهکه
کره اوياڻائي په ڇائي ودرېد
پ همدغه ڇائي بانديپ پير
اوونه واودول شو.

توروه شپه وه ، هر خه
پیت وو ، د اورونو د بامات

عکران افغانستان د جګه پی
د اور تنور گرځدلې و
حکم خو دې مصیبت حپلو
انسانانو دومره له کړاوونو
او ستومانيو خنه ډکو سفرونو
ته غامړه اینې وو .
په هربکتہ کښې یوه بې
وزله کوچنۍ کېټه افغانستان .
د نورو په میلونونو انسانانو
په خېن د وختیانه ظلمونو خنه
د نجات په اميد ، د نا
ملوومه سرنوشت په لوري
خوځدلې وو ، که شې
تیاره وو ، د ذهنونو دنیا
سرفا وو او پکښې د بې
مثله مصیتونو خاطری د
د سیمایی فلمونو په خېن
یوه په بله په تېږدلي
د توپکو ناخاپي ډزو
د پرمثانو افکارو سلسلې
پېښکلې ، تول فکروره اوستني
جدی خطره متوجه شول

د دې کورنې یوانۍ یوه -
غمچلې د لور ، نزوغ او
و دور په مرګ که پدلي مور
خان د مهاجرو یوه کمپ ته
رسولو وو .

دې بوري ونادي مور په
خپله شرهه د تاه شوي
تېریکټر قصه بیان کړه ، دې
په پېر غمنځ حالت کښې
وویل : هغه وخت چې د
تېریکټر چلوونکي گول -
و خوبه او په څمکه مارپړو،
د تېریکټر ټوله سپړه دې
لوی مصیبت ته خای په
خای وترله شو .

د بودی له ستګو خن
اوښکې رواڼۍ شوي او په
شها غوني غښ کښې په وویل:
هر خوک د څل خان په غم
کښې شول ، یوازې نهما
حواينېږي لور ماهګي څل خان
د ندو په غم کښې هېر ڪن ،

څخه شرګندیده چې د مصیبت
منه نقطه هغه خای دې
چې نړوږ تېریکټر ور باندي
درول شوي دې . د هر چا
خيال ته رسیدله چې
دلته هم یوه خونږي
صحنه پاڼ ته رسیدلې
او د افغانستان په زړګونو
تابه یو باندې یوه بلد هم
اضافه شوي ده ،
هو ! لویه تباعي شوي
ده . په دې غم لړلې
پښه کښې د یوې په وزله
کورنې زیارتہ افراد له مخنه
تللی وو ، خو لکه چې د
ګران هیواد د ندو زړګونو
تباه شویو کورنې د حالاتو غر
شهر - ژر نه خبرې وو -
- همداسي د دې پښې
نه پېړه موده وروسته
څه معلومات ترلاسه
شول هغه هم هغه وخت چې

دھیواد په دروستنی

شوه، چې سرحدی کربنده
د پېړو نېټدي ساته پسته ده
په دعې توګه ناما خراني
لور د خپل هېواد په سرحدی
کې بنه خپلې دروستي سلگي
و ایستلې او مون یعنای د
هغې مړ کالبوت چمن ته رامهځار
کړي.

دې غوبنسل چې ما بچ کېږي
نو یې ناما په مې
لاس ګښود ، او په ټرپکټر
کښې یې حماد خملولو هڅه
وکړه ، یا یې شر ماشوم
بیشم الله په غین کښې ونسو
او د توکړۍ په خېر ور باندې
نکووه شو :

غمجنه مور بيا په خله خل خا
مه قلي ودکره ، وېپ وېل ،
د خدائی هضا په ستئو هنلي -
ده . مرگ حق دی ، د خدائی
په لار کښې مرگ د شهادت ،
لوړه درجه لري په دې
خبره د خدائی په دربار کښې
ډېر شکر کوم چې نهما د لوړ
وروستني سلکي مهاجره فشهو ،
ک جسم یې پرويس شو روح خوي پې
پرويس مه شو

عبدالحکیم تھیوال

ککی

کورتہ نتویل . دروازے پ
په خولہ کبینی ککی ولاہم ده .
لاس په دراویزد که خو
دی راونیوم او په دوامہ
خندی بنکل کرم . موس می
دمازدیگر په نفل ولا په وہ
اوہندغه ده چہ سلام فی
و ڪرھاوه ، دی هم په دله
لوی په غ مع کرم . مومنز
په کتھونو کبینی استو ، ککی او
مور او نوری بھنگی په پوری
باندی په نرمکہ مخamus
کبینی استو . ککی ، موس
او خود پی رانہ دوستانو
پو بنتند و کرو ، ماتری
دکور او کلی . نڑہ دیبو
کلیوال سره ٿئه پو بنتند

دروسته له څلور و میاشتر
کورتہ ماغلم : نامت او
ورپونه می بخنی ته سامنہ دی
وھی . ڪله یو په غیز کبینی
نیم او ڪله بل . د خپلی
کوچنی لورسو توکپی حکوم :
« ڙیگیه پېرنډه می درته
وچ وہ ، داخو بالکل پیغله شوی
می دکود لوی غری او نور
کلیوال سامنہ خاندی . دا کلی
زمونبز عزیزان دی او مومنز په
دی کلی کبینی ڪکه او سو
چه زرمونبز خپل ڪلی
بمبارد شو ، خه خلک پاکستان
تھ مهاجر شول او ھینی زرمونبز
په شان غر نیو کلیو ته راغلی
دی . ھینی خلک راسره

ککی

تائیرکوی خوچان تینگوی او وایی؟» داخول پونه ده. مرگ اوژوند د خدائی په لاس کنې دی. بیا مېرونډه یو ورڅ پیدا کیزی او یوه ورڅ مری. که مردو اوکه پاتې کیزو دابه د خدائی امر وي. بنده عاجز دی او هېڅ ځولای شي.»

«دوسوره مې خوشې کیزی چه جنګ ته لار دی؟»

خوره مې حُواب را کوي، ښئی لمده خوکالي به یې په خیرن وي. سباته خشوك دده په بدل ڪښې لاماشی.»

ما په پېړې بې پروائی سره فوې، «شده چه لمده وي نو ستابله ورڅ به مړئ که خپر وي، او هدره ګی شده حال

وم چه مغ مې د اوږد وړ ککی ژاډی. ما ترې پوبته وکړه چه «لکه چه نرمابه ییدو خفه شوی» «خفه خوديم، ککي حُواب را کي «ته نه ويني دا شه حال دی» او دروگی خواته ف اشاره وکړه او د توپونو پنوته چه د مجاهدينو او یاد برک د عکرو له خوا جاه دیشونه د خلاصې زی «دورو دې په جنګ کنې دی او تاسې هم مړ غلې، ما په خنداسو ورته د دیل «ککي جنګ خوپه د رې ګی بامندي دی او دلته خومونبز پېړتې لري ینه او ته چه راسې کو چنيو جنګونو ته شارې نوچان په ژها خلامن ګړي، که خنګه موري؟» په موره مې هم د ککي شرا

لکیایم . دی مانه دروس او
پیشود دپارتمیو پوبنته کوی
وایف « په کابل کنی بجاهدین
و پرستکره او دمابنام
دوسته حتی په تهاند کنی
هم گزمه نشي گچدلای .. »
نم درسه هو او منه
کوم او فکر په کنی منه
متوجه شو . کنی نن و دخ
و په خواره شوی او زیریات
تشویش کوی . نه لانه
و م پیدا شوی چه د کنی
م په ف تربیتونو مرکر
او دا نه مونبز کره ماغلی وه .
حوان نزوی هم دروسته
هدغوتربورانو مړ کن .
کنی لکه نه مونبز مسوده .
ماتر په وخته پورې
دخلې مور او کنکه تر منځ
فرق نشوكولاي .
دا چه کنی سجاندې
و په ناویده نو فکر

دی به دده گی کلې تول و تله
دی . دغنه عسکر په پندتنه
دی . که مجاهدین ئی خو
وړجې نور هم په تکلیفکړی
نوکیداک شي چه تسلیم شي
په دره گی کنی دوې بنټو
اویو حوان مړ دی .
مجاهدین هم دې ترنه ګوري
چه مسلمان ول او که کافر .
بنټو خونه ګناه ګړی ده . بنټو
خو په نزاون پې یې .. »
خورې ! « د چو سره
لامده هم سوچي . مجاهدین
په تهول کلې کنی خنګ
دنټو خوله دفعې او یا ماشوم
نه سړی ته او هغه هم کافر
ته برابر کړي .. »
د توپونو آوازونه
و پرېزې ، کنکه لاډه ترڅو
که د کوم توپ ګردووینې
چه چیرې لګیزې . نه
دیو کلیوال سره په خبرو

کمی

خکه نکوی چه فکر کوی
مونبز به دروس سره
په جنگ کښي مړ شو.
غواپی په دیدن موڭان
موږ کېږي . پېر والې
سوال کوي « خدائی دې نما
مرګ ستاسو ډځه کېږي ! خدائی
مې دې ستاسو په مرګ ونه
څوروي ! » دکې پرڅای مود
زغ کوي « ټویه ماز رېگر دئی !
جومات ته لاماشئ ! »

په جومات کښي د لاخه نه
ونوسته امير ګل راځي . امير ګل
مونبزته لاس . راکوي خو
نود کليوال دده سو سټې مشی
کوي . امير ګل دده ګي دجنگ
نه داغلی دې . لنده پوښته
ترې وشو چه څه حال دې ؟
امير ګل دویل چه « نع خو
پاس په غړه کښي فم ، د توپونې
او داشکومن . مونبزته سه
احوال نه معلوم پده . چا

مې کاوه چه هداپه مسور
ده . ککه نه مونبز په ڪور
کښي تره چارچایات واکه لري .
کولاي شي چه اوښ
خرڅ کېږي بیله دې چه دچا
نه پوښته وکېږي . هداوول
شل منه غم یو چاته په خپل
سرېبنلى شي . دا ڪور
دکې کوردي . او د دې
کور ساتنه هم کوي . کډ نز
په کودکنې وي او کډ نه
پرواڼ شته خو کک
کولاي شي چه هرڅه تنظيم
کېږي . دا چه ککي مونبز
تول لوی کېږي یو نو دې
ان تباط نه مونبز سه د زامنو
او موردي .

ککه بېړته ملائي او کښيني
خو پنځوا په شان نه وايئه
و ټئي نه امنو جومات ته لامه
شي ، د تربرونو په مجلس
کښي کښيني ». او س دا خبره

خو یوازی نهوبن و مرته بیشه ده
کک ساچه چه خلو. دا
جنگ گریلایف حله ده اویس
ختم کینی . . . « چه خلاصیزی
نویا چیرته ئی . ماته خو
خوب شرایی . رسما نه تر
غرم پوری نرما زنه هداسی
سرپیزی چه گوندی نه چه
یوشید یارخی راشی .
رسروسته له غریب بېرته
بنه شم . کله فکر کوم چه کوم
خوک که ناخن شی نو هغه
خوکورته نه ساپری ، حکم
داکتر او شناخاف ته به ف
وپی ، پینسود یا میراثاھ
ته خویا پنچله ھان ته
تسلی و دیکوم چه پرس
خیر به وی . خدادی به
سلامانوتھ بزری و رکمی . . .
په جنگ کتبی وو او ته به
نه بېرپدی . نن خو

نماده دهه دهه پونشنه و کهه چه
هغه ولب سانقی ؟
ده په ھواب کتبی دهیل چه
هغه خو په دشنه کتبی د
شپی له خوا په غندھ حلبی کوی.
ددوئی گروپ کوز دی .
بیگاتھ دنیی شپی په
حدود کتبی په دره گی سخت
جنگ دی . هاوان تپونه
او داشتکی چلینج . روشنی
انداز پوئته شي . ککی که
شده هم په غوبنونو درنه
غوندیپ ده خود و سواسک
مغپ پوئته شوه . لب خده
رسروسته زده هم دیام سرته
ورغلم « لکد چه سخت جنگ
دیا ». . .
پونشنه په و کهه . . . واخ
ھشویه په پهولو شیو کتبی عدهه و درخزو
وروردى ھم پک دی ، خدادی . . . به د اظام
رسوس ھله ووھی « کک
رسوس به خدادی » ووھی

د ه د پی ته د « سره اور ساتنه
وائی » دی خدای د مرگ
نه بچ کړه
ککه ز ماختن لنه وی
اوپه دعا پل حکوی : « حُویه
خدای دی تاسع ټول
بچ کړی !
خدای جل جلاله دی تو «
سلطان بچ کړی ! خدایه
رسوان په خدایی چکولو
وولیب ! خدایه تاہ
وئ کړی !
خدایه سلامانو ته
بری ورکړی ! »
موږز دواړه در مراه ګې
طرف ته گورو . کله ځله
سر وشنی وینو او حکله د ګوم
ټوپ آواز د او رو . لې شانته
غلي غونډیب شو او بل او بزد
غونډیب وخت موڅه وانه
درې دل . نرمافک دی
خواته لار چه که مرښتیا
پاڼی په ۷۱ نځی

یوازی یو دی او ته بیا د موږه
وسواس او توشیش کوي .
« ھلپه مې و سواس و
خو و سرو سته د میرزا جان
دنخی کیدو نه او س لز
و په پارې ژم . اول مې فک
کاوه چه د کافرو ګولی به
خدای په مسلمانانو نه لکوی .
نه ګونه میرزا جان (خویی) لا
سم حُوان هم نه دی . دی
په خپله هم ملامت دو ولې
دو موږ خپکی خپکی مندیب
وھی چه بیا ولکیدیب
او س خنگ دی ؟
تاولیده ؟ »
« هو و مې لیده . شپه
پی ور سرو و کمه . او س
بنه دی ګر حیدای شی . خدا
فضل و حکم کنه نووا خو
دم رک ګولی وه . په نس
کېپی د یو طرفه لکیدیب او
ګولی ترپی بل طرفه نه وتلى

مصيبتونه ، ترخه حقایق ، وحشت او جنایات ، بربیت او -
مظالم د خپلو پاڼو په تور او ننګن لست کېني ساتي او خونینه
کوي . او ورسه په نړۍ نو پاڼو کېني په ويامه او غوره د افغان
د مؤمن او برهمیال ملت برحقه مبارزه او جهاد ؛ او د نړۍ
خور سره بنکیلاک د استبداد پر وپاښدي د دغه ننګال ولس
د سربنندن او اتلاليو تپلایټ کېي او خاطری .

د دغه تورو او خونینه فاجعه تور توبان نه موږن د مظلوم
او بېړلي ولس د شوېند عادي جريان گډوړ کړ او تالا .
وېر اړمانونه یې وړیشول ، پېړی آنزوګانه یې خاورې کړې ،
وېر سرونه یې د برچو په خوکو و ټومبل ، پېړی سیې یې
غلبیل کړې او په وېرو نړه نو یې د وحشت غشي حښن ؛ دامي
چې د دغه تورو او خونینه فاجعه لېږ د ګډو د هېواد د هر ولايت ،
هړې علاقداري ، هړې درې ، هر کلې او کوره ، هړيوکندو او
هر منګر وضعه او د هر افغان څوند ، میاشق کلونه ، شې
او وړحې د حاسو ، کار نامو ، ساندو ، وېرونو او غنوونه له -
تلڅېیدیو ډک کېي او واقعیتونه بنو چې کد د یکوال او شاعر قلم
یې حق اداء او بهنه یې تمثيل کا ، الحق چې په منږو اله سویه
به د سرتیتو کیسو او داستانوونو ، نویتو او اشغلو سرخیل وګیل شي ،
او شهکار .

ددغه سرتیتو کیسو او داستانوونو هیرو او ستوري نه موږن
د مؤمن ملت خوارې کښ ، بزگوان ، کارگران ، نړو کوونکي ، محصلين
مامورین لیکوال او شاعران دي چې يا د کمونېنم د وحشت او

د ولسي پښو له خوله جهاد

خو خنوبې لندې

لندې جوپوي او واي
يې ، خو کله چې لندې
لندې وي نو د شاعر له
خوله نه له مړو قلوا سره د هر
چا په خولا کې ولوبېي ،
د ولس مال شې او د هر
چا درد تکور دی او فکر
يې بدلوي نو خکه لندې
وکي شعر دی او د ولس
غږ او د ولس د نړۍ ونونو، اړو
او غوښتنو ستړان .
افغانستان د انقلابونو وطن
دي ، د یړغلګرو د تېريو
او یړغلونو او د نړورو او

لندې د ژوندي ادب
ژروندي سخونه دی ؟ —
د پښتو د خوشيو، بنا ديو
خاطرو، غمنونو، اندې پښتو
فکرونو، جنگونو، شنگونو
او د ژوند د ټولو پېتو
او حادثو اغۇرۇنى دی، او
تمشيلوونكى چې د دوي
له ژرونډ سره مارانيلىدئي
او د دوي د ژوند په
اوېردو کېي د سه ملي
ماراغلي دی ؛ هر پښتون
او پښته چې د څه خاصو
حالاتو سره مخامه ڪېي،

په وطن کښی اوں هم
خوری وری شته او په
کتابونو څښی یې یوانې -
د خو نزو په شمېر کړې
نړیمه شوي او بس . . .

 (سپیدی، مجله د هدی
ضرورت او اهمیت له امله
غواړی چې د افغانستان د
روان جهاد په اړتیاط لنډی
سل خوندي کړې او د -
آینده ځانو له پاړه یې د
یوه ملي اهات په توګه
وسپاری او له هدی اړه
یې دا لړعه روانه ڪړې
ده . . .

 که د مجاهدی ملاي
پوې لنډی چې د میونڈ
بایلی میدان ګټه هډاسې
پېښې اوں هم شوي او
لنډیو په سنکرونې کښې د -
توبونو او بسویو کار وګړې
دی . . .

بنکو ورو تېی کوونکو
د ماتېدنو او راپرچیدنو
لنډی له همدې ژوند
سره مارواني دي او داهر
څه په چله غښه کښې
رانګاري خو افسوس چې
لنډی شفاهی ادب د
په پس وخت خوله په خوله
هکړۍ او بیا له سینو
سره خاورې کښې
یا په بله شربه دا بیدی
څکلان په صحراء کښې
غورهېږي ، غزونه او
سرغونه بنکلی کوي او بیا
یې همغلته بادونه پلني
پاڼې کوي او حندي
په . . .
نمونن باور دي چې :
شمونن خلکو پخیل ستارې
شووند کښې په میلونونو
لنډی جوړې ګډې چې

بنخمني د جنک په دي
پس منظر کښې هم شروند
کوي او هم که کله واده او
خوبني پېښې یا د پخوا په
شان یې تودوي خو په
نړه باړو لالو نه بلکه په
انقلابي او وېښوونکو لنډيو
او سندرو او د څلوا ځلمو د
مېړاف او سربندي په
یاد .

تاسو به په دي لنډيو
کښې ولوړه چې پوي مورڅل
پنځه نامن د قرهاني . پوګر
ته وړاندې کړي خو دا
د درې په وهلو سره د
دوی په سربنده ويږدي
او یاد یې تانه ځوي .
همداسي په فوړي لنډي
هم .

ساحه سره لولو یې او د
څل حاسي تاریخ د یوه طایک
باب په حيث یې خوندي کوو

دا لاندې لنډي یوه
حاس خوان بناغلي اسرايل
نسټوان . د پکتیا د ځایو
له سیمې شنې د بخو له
خولې نه نړمه ځېږي چې
د چاچوښندۍ څلوانو، چا د
څلوا نژدې شهیدانو او .
قهرمانانو په یاد کښې ويلى
او یا یې د افغان د قهرمان
ولن عموسي مېړانه او ،
سرېښنده په کښې ستالي ده
د افغانانو یو لوی خصوبه ،
دادي چې دوئ د جنک په
پوګر هم څل سوهیات نه
بایلی ، څل سلطان شروند
نه پېښدي او څله حاسه
ښکاره وي ، په خونري جنک
کښې هم د پول غږ نه
غلي کېښې او خوانان د
جنت په لور او تلوسه په
غوره ځنله ودیعه او شروندۍ
سروجه . په نړه نړخي

کارمهله: دا دفتر دې واوبه
 خوک دې شهید کړل، خوک دې ورک کړل لهوطنه
 کارمهله: غږک نامن دې مړ شه
 چې د خیالي ووړکیو دې ډک کړل نړدانوونه
 پل چرخې په لوی نړدان ګښې
 وړکی بندیان د آنادی اړمان ګویند
 د جیلخاټ بندیان به راشی
 د تورو خاورو شهیدان کله راھیسند.
 د جیلخاټ کړکی ته راشه
 د یدن دروازه ما پانۍ ته خپرویسند
 کارمهله بس دی ظلم مکړه
 دېرې دې ګونډوی ټمې آزار درته ګویند
 په هدیرو ګښې سفا بنکاري
 ګونډوی قبرو په سرفو شمعی بلويښه
 پام که نهري ورته و نه کړې
 بېړک جاسوس دی نهاری کله قبلويښه
 ګوره نړدان ګښې قسلم مژې
 مجاهدين ستاپه هم فخر ځویند.
 ای ګورستانه بختوره
 چې در تیټېږي سپینې خوپ کابنې برستونه

(۱۱) فـ د څایجیو په لهجه ګښې د «باندی» په ټلی ویل کړي.

دولی بخو.....

راشه پغان دریب ته لار شو
 چې خیالی وړ کې په غزا مراجی د دینه
 مليه تلک ویدور مې ورک دی
 مليه تلک حوانان وکم ^(۱)، وثاهمه
 په مورچل دوه مجاهد بشه وي
 چې یو نرمی شي بل یې وتهی پرهارونه
 دا شهادت مو مبارک شه
 چې په وطن مو روسيان ماغلي دينه
 خذایه پغمان ګل و گلزار کېږي
 چې مجاهد مو پکښي شې سا ڪوينه
 په توئه شپه کښي ټونۍ وشوي
 مجاهدين په وروسانو ځريي هزونه
 خوشحال وکړئ ای عالمه
 چې روسيان یې بندیون راوستي دينه
 د ماھير په بنو درو کښي
 مجاهد عمرئي روسيان مورد اړويته
 پنهن نامن مې شهیدان شول
 د دوئ قبرو باندې به شمعي بلومه

(۱) مليه د خاڅيو په لهجه کښي د (ملا)، پرخای ده.

(۲) وکم د وګورم لهجويي بهنه ده.

د مرسوسي عسکر د ژوند ژوندي

حقیقتونه

رجبری قانون له غې په
پوچ کښی شامل ڪړي شول
اوله هغه حایه د بجاهدي نو
د مقابلې د پاره افغانستان
نه راولېزد شول ، افغانستان
کښی د خه وخت تېروونه
پس دغه دواهه مپا هیان
چه د خپل پوهنځی (UNI۷)
دافوسونکه ژوند او جبر
نه عاجزه شول - د خپل پوچي
کېم پ خخه و بتیدل او پناه
اخیستلو د پاره هم د خپل
ريمن په انتخاب مجبور شول .
درسوسي عسکر د ذهنې

د افغانستان په خاوند ځاهينو
په ضد ژوروسي عسکر
کښي عام طود داسي هلکان
شامل دي ، چه لا شوندې پې
نه وي شنۍ شوې با هلکان
په دروس کښي نړیات نه
نړیات د لسم صنف طالب علمان
ازده کوونکي ، دي چه عمره نه
ئې د نولسوکلونو سوا
نه وي .

تېرکال هداغه شان یو
دوه طالب علمان چه دروس
په کوم بنوونځي کښې پې
زده کړه ڪوله . دروس

دروسي عسكرو

د جاهديون سره په يوه معركه
کبني د پوهلاک شوي روسي
سپاهي له جي به برآمد شوي
ده . په دې خط کوم تا منځ
ندۍ درج ، ولې د پر
وخت د دغه سپاهي په جي
کبني د موجودي په و جه
وخت او خولو پر رواست
کړي وو . د اخط دغه سپاهي
ته دروس خنځار لپزي
وو . خط په دې الفاظ دې :
«خوبه او ګلانه شاهايلو !
نه هر وخت نه ما په نه زه دا دينې
ډایا د ګر وزين قطب پخوا
تللو دی .

د ګر وزين خوکي په
واوره پکې دې . یعنی ساعت
په ساعت نه ياتېزی . نه هر
وخت په کام مصروفيم . نه
شم ويلى ، ته بد کله
سرائي ، موږې هم ځان
معروف ساقی ، قي . وي

انتشار دالليه نه صرف هم د ذكر
لامدي دوه روسي سپاهيانو
پورې تحميد وده ده . بلکه په
افغانستان د پولک نه سیوا
روسي عسكرو کبني پېر
داسې شته ، چه د عسکري
شرونډ سره هیڅ علاقه نه لري
او باري ناخواسته ټو
د جاهديون د غیض او غصب
سره مخانع کړي دي او په يو
رامې ناشنا ملکه کبني ټو
د پوب مقصده او هماوند
جنګ دو فخ نه اچولي دي
چه د دغه ملکه د لارې چارو
سره واقفيت هم نه لري .
په دغه جنګ چېل هپواد
کبني چه شپه ټو شپه ده
خو درج ټو هم پې شپه
ده ، دو ټو څنګه شرونډ وک
حکوي د آندانه به تاسو
دهغه یو خط نه په د په
آسانه ولگولی شئ چه

دروسی عسکر و

د تلاشی کار واپه غاپه شو
قراهه و دخ مو دیو پی عسکری
قاپلی په شان سفر و کبرو . د
پروان د ولایت دیوو ڪلی
« فرزه » نه یودم مجاهدینو
له خوا په مونږ حلہ و شو .
دیو خنثصرو پ خوفناک
جنگ نه پس مونږ هغه
په شا تمبلو بجبور کړه . خو
بز وخت پس چه مونږ
د کابل په طرف سروان وو
د مجاهدینو یوبل ټول له
مونږ چاپه شو . د لته زړونږ
څلود ملګری ووژنه شو او
الئس پیان شول .

دغه ځایه مونږ پې په
مشکله کابل کښې خپلور کز و نوټر
ډاډسیدو ...

۱۹- می - د بغلان د « دوئی »
ساح پ د لاله . کلی سنه
تر رې پ د مجاهدینو سره یونه
زبر دسته معکره و شوه

نه پس خپل اکثر وخت د
ملو په اور یند لو
تیروی .

څو د جھ د مخه چه
سخت بارا نونه وو ، د افغانستان
څخه دو کتر غریب لاش
ډاډسیدو . کم بخته وکړئ
نادیا سره د هغه دواهه لایوه
میا شت هم نه وه تېو شو پی
اُف بد نصیبه ناریا ! خو منه
ذر د بد مرغی تیارو ګیره
کړه .

هیله ده چه د پر ډر به
..... ته ناما ارامان
ئه تا هر خت یادو مه
هکرانه !

ته به ڪله راجح ؟
ماما او دیو بیل دروسی سپاهی
رجیبه ترلاسه شو پی دیو پی
پا یئری اقتباسات داری :
۱۱- ماوچ مونږ ټه د کابل
په قطبی ساحه د مجاهدینو

(SIRAZUUA) او بوناڭكۈف دى . ديو كرائۇن نۇس كىن شىشكىن دبارغىش دولايت د قىلغۇچى، كافىش، پە معركە كېنى وقىرىلى شو . شىشكىن دخىل بىكتىمىندىگا پىي نە دىراكتى لانچىز پە نىشانە دخطا كولو منه پىش پە غەرە دخلوكوش كولو . چە دېرى نە دىو دىرسونىد كاغىز پە سرغىمۇ لو شەرخى شو .

دەبىمن دشا كىيدلۈزە پىش دىھىد انو تلاش كۈونكۈ تىرىسىدە لو شىشكىن لا شۇندى وو .

شىشكىن پە خېلۇ وينو سۇر وو . ساھەنچە پە بىن كەزانە اخىستە . دەنخە وخت دەنخىل ئاخانە چاپىو خلکو تە هەنچە وويىل : يۈزە حىزىق تاسو تە دەرىپ حىقىقت بىانولۇ

جىنگىكايىف مجاھىدىن پە اسونو سپارە وو دروئى سختو حلو مۇنىز مكىل طورىنى وسە او ما يۈسىدە كېرى . دوىع نە مۇنىز دوپاندى تىڭ تەول كوشۇشە ناكام كېرىل . مۇنىز تە حكىم وشۇ چە پە ھەرقىمت وى خىل كارتە دواام قىكىچى . خۇ داسىپ مىكىنە نە وە . دەۋامە ئەرخۇشۇشە بېن خىلگۇ مىئ شول .

سپارە مجاھىدىن پە پىادە او تاڭكۇنۇ حىلى كۆپ او پە جەھا زەرونلە دەنروھم لاس نە نىسى . دەنھەشان نە مۇنىز پە كاميا يۈيىخى او بۇ تۈمىزى . دەنھە وخت مۇنىز دەنخىتى ما يۈسى سەرە ئەنامخ يو . نەما ئىزدىپى مىلگە كولىيا (KOLIA) ، و كەرز (C VICTORE SEI

دروسي عسکرو.....

نه هغه جبرأ سلوقتلى شوي
وو .
دكال ۱۹۸۱ دمارچ ييرمۇمبى
ھقە كېنى هغه يېسجىددىنە
پە علاقة رانگورو پە يو
باغ كېنى خىلو ملگرو سە
دىاعت تېرى پە وخت بجاھەن
گر قاركىرى وو دولاپوف
دىيان يو فىته موجودە دە.
پە دغه فىته شوي بان
كېنى هغه دخىل عسکر ي
ثوند نە پە يو نىقرت انگىزە
لەجە كېنى وائۇ :
«موېن لەكە دگەو بىزۇ
دشپول پە داسې قىم -
يكمىونو كېنى او سىزۇ، چىرتە
چە دغېر ملىكى زاپى يو
اومىيدىل نە حىف مانعىت دى
بلكە يو سنگىن جرم دى
بغىن لە اجازىت دى كېپ نە
بېرىتە پە قىلىو پابندى وي
دلسو سپاھىيانو پە

پورپى شروندىيم . چە زە
ستاسو مىلان ورىۋىم »
بىائى بجاھىنوتە نە ووپىل :
چە ما سە كلمە تكاركىرى
او بىا خۇ دقىقى پىز بىدە
دغە گىنامە غر هغه دپارە
قىر و كىنستلى شو .
دقبىر پە خاوبە دغە الفاط
درج دى - دلتە دروسي
پۈچ سپاھى شىكىن پە
ابدىخ خوب وىدە
پىروت دى . دە داشنا خىتى
كارپۇنگىر (۲۱۱۳۴۳۹۵) دى . او
دەرگى پە وخت كېنى ئى ووپىل
چە هغە مىلان دى .
دغە شان دېنخە وىشت

كلن والاپوف قىصە ھەم پېرى
دەردا نىڭىز دە . دە دەلم
پىروجىكىن « فلم بىردارى » تىرىت
حاصل كىرى وو او دەھە پە
قول چە هغە دعسکري
شروند نە متىقۇ ووبىچ

استبداد پر نیزو غلبل شوی دی او یا همدا اوس هم دگران
هپواد په تدو سنگرونو ڪبُنی کار نامی نهپوی او حاسی ،
مبانده کوي او جهاد .

د ثور د اوومي او د جدی شپهچ د تورو پنجشنبو او خونزیو
فاجعو په غوبل ڪبُنی نرمونی هر یوه په نرمگونو دوستان ، ملکري ، ورنہ
او عفیزان په وینو ڪبُنی لمبیلی دی او د شهادت جامونه په سر
امهیلی ؛ او مونن د دغۇ ورھۇ شپو په اوینستو را وینستو ڪبُنی د
خاطر د نا پایم سمندر غېنى تە لاهو ڪوي ؛ حوانيمىرك
او نيمه خوا ملکري رايادوي او ارمابنون ورونه او عزیزان ، هنر
چي یا د روسى جلالانو تورو او وحشتاكو نزندانونو خورلى ،
او یا يې د هپواد کاهن او بوقى په وینو لمبلي ، او مرنگين
ڪپرى دی .

د جهاد او مباندي د کاروان حوانيمىرك او نيمه خوا ملکري او -
عزیزان ددغه فاجعو د سرپيدو نېتىپى يو يو مع تە ڪوي .

ھە چي دغە دواھە فاجعى يې ما سم شەھىدى
دغە ورئى مو د هپواد وېجار حال ، بېقادى او ورائى سترگونه
درؤى ، د هپواد دېتى او عزونە چى روسى بىمۇنۇ پېرى او زېلگەسى
او سۈرگۈ دې خورە پېزىزلىز وینوپى پېزىخانلىز اینىن مىز او زېپى بېنۇپى ورېپىنل .

دغە ورئى نرمونن د مؤمن ملت په سر د خلق او پرچم
نادودى او نا ڪردى سا په يادوى چى خە ۋول يې د خپل
بې جلبە اقتدار له پىله د مسلمانانو په نىلو ، تغذىب او
ۋىتلۇ خپلى ناولى او منفي عقیدى قشى كپرى .

در وسیع عسکر و

خوک اعزیزیا خوش شهید
شوی نه وی .
هدغه وجهه و چه قیدی
د هغودا تمامی جوش بنگار
شو .

دادی هده حقیقتونه
چه دروسی سپاهی دبی
یقینی نه و پی دبزارو شپو
ورحوع کاسی کوی .

دروسی پوچ دانو خبره
سپاهیان چه په خپل پس
منظر کنی طاب علان نریات ولی
د پیش متظر په عسکری
در پیش کنی سپاهیان کم
بنگاری ، د سور امپریالیزم
په یو و سبع شاندان کنی
دابی و مه نو خیزه
قیدیان دنبوونجئو نه
را پا خلوی شی او د دوکلن
لازرمی عسکری حدمت د
ظلالانه قانون له مغی پوچی
دفترته طلب کری شئی او

تولگو وایه وایه افراز
مقرر دی او دا سپاهیان
هغوي هر وخت د تطر لاندی
سایی .
دولانوف بیان دو مرد
در دنک او اشنک وو ، چه
مجاهدین د هده په معافولو
متفق شول .

ولی هر کله چه بله درج
قبا یلو دغه کمپ چرنیه چه
ولانوف ساتلی شوی وو ،
حاصره کهو او دروسی
د پاره ئی د مرگ مطالبه و کره
خو کله چه د مطالبی منه د
انکار په صورت کنی خلله
قیدی د معاقطعو شروند ته
خطره پینه شوه چکه تو
قیدی د قایلو په لاس
ورکری شو . دغه قبا یلو
کنی راسی فر نه وو
چه دوطن د آنرا دی به
مقدس جهاد کنی ئی

رسوی عسکر و ...

كېنى سروسي عسکر دشکو كو او شىها تۇ پە دام بىكىلوي هەغە دەرغە عسکر و ناتىرىبە كارى اود مهارت دىكبۈر سە سە دەجىڭ دەمىمىدىت فەدان دى . دەغە لەكېنى دىو مەلکەت دەخانىچە دەفتر دىو سروپ لەمەنخە چە د جاسوسى ادارىق كاڭ (١٩٨١) دلومىرىپ شېزىو مىياشتۇپخۇا مىرتىپ كەپى دى سروسي سپاھى دىك دار دەتو لۇنە زىبات تەقصانىدە عناءسىر ھەم ھەغە دى كوم چە پۇرنە يۈز زىك دشۇ.

خواقاتىتا كېنى دىرسى سپاھى د شىركەت احس (ENVOLVEMENT) پە دىيتنام كېنى دا مىرىكى پۈچ مەقابلە كېنى خورا دېرى كەرى. سروسي سپاھى تە دا بىندىلى شى چە ھەغە د

د خۇھفتۇ د عسکرى تربىيتىند پىس ئى د جىنگ دەۋەذخ خوراڭ كېرى .

ولوکە د مىلىئەتلىكىماڭ لە مەنلى راتنىكى هەلكان د يىو شەمنە پۈچ بىرخە دە . او ھەدغە وجهە د چە سروسي عسکرى اكتىر د را كەتون، لايچىر بەتون او زەنزاڭ كە گىسونو «گانراقا» سە د تەختەلەمەنخە پەگن شېپ ھىلى كاپتىرۇ او مىڭ طىارو كېنى سپانە حەرىئى . چىزتە چە د ھەغۇ د شەرونە دەقىولو ضرورەتونوا ناشام ھەم شوی وي . ولېپ دا حقىقت پەخىل ھائى دى چە سە د دەھەرە سەھولتۇنۇ د تربىيت لە مەنچ دىرسى سپاھى د نېمىن ناقص تىرىن سپاھى گېلى شى . ولېپ كوم خىز چە د د کامىيابى پە د روپىتى مەطە

رسوی عکرو.....

عیساییم « مسلمانیم » هدغه
غاطبو خلکو کنی دهريه
هم وي ولی سره دخیل
دهريته خپل ځان ته کونست
ویل نه خوبسوی.

رسوی سپاهی په افغانستانکي
دیوی بلی اهي مسئلي
سن هم غاخن دی دا سپاهی
خپل شوند کنی په هرمبی وار
یوی آزادی معاشری ته ماغلی
دی ولی ددغی معاشری آزادی
تلل ده ګه دخیل وس
خبره نده که بازار کنی په
وظینه وي نودی پيرل او
پلورل کوئی شي چه هم دده
دتباهی باعث جو بینې.
مشلا دی دنقدیمه دپاره
پېر بدبابه وي: څک دی
غواړۍ چه امریکائی سکریټ
او مشروبات په بیهه واخلي
او ذاتیقی نه ټیخظوط شي.
دا سی بی مقصده جنگ چه

کونیزم دپاره جنگیزی
څک چه ده ګه تهدیب
نه دامریکی نه خطره ده
اود هغه « روسی سپاهی »
پېش قدیم ګه ده ګه دتهدیب
حافظت کوي . ولی ده ګه
د پارولو او سرگی مولود پاره
ده ګه سره داسې هیڅ خیز
نشته چه هغه دخیل سر
په در ګولوا ماده کري .
دری خبری لوی ثبوت
بلدي که خوک یو کونست
په کونست غاطب ټکنی نو
هغه فوراً معدالت و غواړی
چه « نه جناب کونست خو
هغه خوک دی ، ګوم چه
په حکمرانه پله کنی شامل
دی » او که خوک تری بیا
تپوس و کړي چې منه
نوته خوک ؟
نووالی به چه نه
« اونړکه یم « ترکنیم » فراق یم »

د بدبې بنکار روسو سپاهی
د خپل ساحت په تلاش
کښې سر و هلی بسوهلي گرئي
او د احقيقت هغه وخت جوت
شي چه هغه وته په حکومه
ساحده کښې د بجا هدينو د
تلاشئ او لټون زمه واري
و په غاړه شي .

هم درغه ذمه واري د
تکيل د پاره چه هغه د ټانکونو
او بکترېندګا په وزنه پوښن،
په مرسته دهيلی کا پېټروميڈ
طیارو په سیور و کښې چه
کومي کلیوالی علاقې ترورسي
او په خالي ڪورونو وړتلوئي
نو راشد که ئی گورې .

د کور تلاشی او په کود کښې
د نقدیت او ډیمۍ سامان
د فاتنا د حوند ترخوپې کسلو
په احساس د لوړ مار تماشه ئی
د کسو وي .

عجیبه حز داده مچه دا سپاهیان

د یو سپاهی د جذباتو د الږزو لو
عنصر نه لري ، سپاهی خنگه
د خپل ویني و د کولو ته غاړه
ایښو دلي شي .

هدغه وجهه ده چه نن
سبا په افغانستان کښې دروسي
اعلى ترینو افسرانو دا حال دی
چه هغوي د کابل ، کندھار او
هرات غوندې بناري و کښې
هم لګادي په هيلی کاپېرو
کښې هېرڅي او د هغوي د
جنګي جذب او موړان
داحال دی چه اوں اوں
يو بجا هد قوماندان یوروسي
بریځیډر ، سره
د خپل خلورو حافظه هغه
وخت گر قارکړو کوم وخت
چه هغه په خپل جیپ کښې
سروان وو ، او دغه بجا هد
په خپل ايکي یوس د خپل
ملګرو ډکېپ ته ورسو لو .
د افغانو د تحکماز اند ازاو

دروسي عسکرو.....

درولي سپاهى د خپل شرونند په
ڪگر داب کبني د بې مقصده
سـ گـ رـ دـ اـ فـ لـ پـ جـ بـ يـ الـ وـ تـ لـ وـ پـ
ارمان دـ .
ئـ كـ خـ وـ نـ هـ فـ هـ پـ
اـ قـ اـ نـ اـ تـ اـ کـ بـ يـ دـ يـوـ سـ گـ رـ تـ
پـ بـ دـ لـ خـ پـ لـ هـ وـ کـ يـ اوـ
دـ وـ يـ بـ جـ بـ دـ يـوـ قـ اـ بـ پـ بـ عـ وـ هـ
خـ پـ لـ کـ لـ اـ شـ نـ کـ فـ خـ روـ يـ .
سـ اـ جـ يـ چـ دـ هـ دـ غـ دـ رـ وـ سـ
سـ پـاهـيـ اوـ دـ هـ غـ ھـ اـيـ دـ
وـ لـ سـ دـ آـ زـ اـ دـ لـ وـ دـ پـ اـ رـ دـ اـ سـهـ
آـ هـ نـ خـ رـ مـ اـ تـ کـ روـ اوـ دـ غـ
مـ حـ بـ وـ اـ بـ جـ بـ وـ اـ نـ اـ سـانـ
پـ بـ خـ پـ لـ خـ وـ تـ حـ الـ اوـ سـ وـ کـ اـ لـ وـ
کـ بـ يـ شـ يـ گـ کـ روـ .

”پاي“

”دروسي سپاهي د مشهـ بـ اـ قـ يـهـ دـ
خـ وـ نـ دـ اـ خـ تـ لـ وـ پـ بـ اـ رـ هـ اـ نـ دـ .“

دامـ رـ يـ کـ اـ فـ سـ گـ رـ تـ دـ يـوـ کـ شـ
اوـ دـ فـ اـ نـ تـ دـ خـ وـ نـ دـ لـ پـ اـ رـ هـ پـ
خـ يـرـ غـ وـ بـ نـ تـ لـ وـ هـ اـ بـ نـ هـ وـ يـ
داـ قـ مـ وـ اـ قـ عـ اـ تـ دـ پـ لـ چـ رـ يـ
زـ نـ دـ اـ نـ خـ وـ اـ وـ شـ اـ عـ اـ مـ طـ وـ
ليـ دـ لـ شـ وـ يـ دـ .

خـ وـ کـ الـ دـ مـ غـ چـ يـ هـ چـ هـ
داـ قـ عـ اـ نـ تـ سـ اـ بـ عـ هـ واـ لـ يـ اـ نـ وـ بـ يـ اـ نـ
اوـ مـ قـ تـ دـ دـ کـ وـ دـ وـ نـ وـ نـ اـ بـ يـ عـ
بـ نـ دـ يـ اـ نـ وـ وـ اوـ زـ نـ دـ اـ نـ کـ بـ يـ دـ
خـ پـ لـ وـ ضـ وـ رـ تـ وـ نـ پـ وـ وـ کـ وـ لـ وـ
دـ پـ اـ رـ هـ پـ اـ فـ دـ خـ پـ لـ خـ پـ لـ وـ
کـ وـ دـ وـ نـ وـ نـ نـ قـ دـ رـ قـ رـ اـ غـ وـ بـ تـ لـ وـ
نـ وـ پـ کـ بـ يـ بهـ دـ رـ وـ سـ يـ هـ اـ فـ ظـ وـ
برـ خـ وـ هـ . نـ هـ دـ الـ يـ دـ يـ
جارـيـ دـ .

دروسي سپاهي د سـ گـ تـ وـ
پـ بـ اـ رـ مـ اـ نـ دـ . دـ رـ وـ سـ يـ
سـ پـاهـيـ دـ هـ غـ پـ وـ پـ کـ دـ بـ اـ رـ مـ اـ نـ
دـ يـ (۱)، کـ وـ مـ چـ دـ يـوـ غـ رـ يـ
غـ رـ بـ مـ لـ کـ مـ فـ لـ سـ تـ بـ يـ اـ سـانـ
تـ هـ مـ يـ سـ رـ مـ .

لطیف، پریشان،
دکوک کوهامت

فریاد د یوا فغاپی مهاجر

د چلی خاوې ناخم ناخم سینه
د وخت په شوندو دا مجروده خندا
ترجاف د دی حالاتو ڪوي
گل شوغ د فک د نظر د یوه گي
تري تيرى دی اى خالقه د احسان مخانی
آف د گلوبو سخاوت ته ڪوره
ساته جولې پي داغزو پکب کېچي
او په بندچې گوم شبم مو بنکاري
داد حالاتو عطيه ده خلکه
موږ د آسمان رننا ماکونه ڪله
خوزوسرو سلاند و نیوله
پېچا پې سېنگنه کړلې چلی مانه
نموبن چونکو ګښې تیاره ده هسى

شرونده د پېنېزبله لیونیو په شان
 در په در خاوېغې په سر تېرېنې
 عالي ضمير ته خه احساس دی خللې؟
 په موږدې خه وشول اوڅه تېرېنې؟
 شهرتون په برخه عذابونه دي بس
 د ګواړکيو شرونډورون بشه تېرېنې
 ای د عالم ضمیره وايد ڪنه
 آیا د دې جوړ جوانۍ هم شته دي؟

د حق په چېغه جهان لېرزېنې
 مخکه لېرزېنې، آسمان لېرزېنې
 د قصرۍ قصر ولې سهانک نشي
 چه په کعبه کې بوقان لېرزېنې

سلیم "یوسفزی"

سیبیاون

دمغل ، فرنگ خبری اوں نهی شوی
د افغان په کورد بسور سامراج غوبل دی
سره لمبو کبني غوینته و کبني را ایامه دی
کندھار دی ځګه غریف دی که کابل دی
د سامراج ظالم د ظلم په پېچن کبني
هم اسلام انسانیت هم پښتون ډل دی
دانان په وینو غوبنو نه مرپنی ،
آدمخور وی تشن په نوم د غرب مل دی
د بې وسویون غیب الوزی هوا کبني
پې نېټی وړغامې پی وفت نه اجل دی
دا په خه پڅلوا وینو کبني تو غږنی ؟
دا په خه سوری سوری د دوئی ځوغل دی ؟
چنګلی شوی پېږی پاڼي بې چنګوله
لا پې خور د چاپه طع تور اوږد دی

د چا پنه فشه د چادی لاس الوف
 د چا ملاماته د چا بدن ملول دل دی
 په هر لود پری سری سکروپی را وړینې
 پیکوره افغانستان په کښو جبلل دی
 مندانه که دقیامت خواه حکوم غواړی
 و دې ګوري پې خه حال نزد کابل دی
 پخپل کود کښې حق د زیست هم وړه نشه
 حال تباہ مال می تالا اهلې شل دی
 میندی خوینګدې پې ستوه پې پردې شو
 خدايې د الکوم مقام دی کوم منزل دی؟
 ما شومان پې زیات بنایسته دی لا تړ ځلو
 لوغون شو لوغون ما یې ازل دی
 درې د رخاوې په سرې کوده ځمر ټو
 امتحان پې جو پې لوی د لمړنډ دی
 د دې ظلم د استان اویزد دی فې پکړه
 ګونډی دی کښې هم تقصیر د خل عمل دی
 اعالکم عالکم وینا میمعع ده
 د حضرت د خواه دا گفت روپې اکل دی
 د خل کور ځیکوتی قل د کوز په سې کیږی
 ځی غل ته خد معلوم د چا دریشل دی
 د اهافی دی تا پخپل اخوره تې د
 تا پخپله خورب کړی په چل چل دی

مناسب نه ده گيله ترې بې قايدى ده
 او س و دان كېي پېتىدا دکوبو جل دى
 تېر داود حفنيط تره کى يې كېل ترحلق
 او س خبرشە وار راغلى دكار مەل دى
 پە خەرم كېنې ستاهىوار انغاپل غواپى
 و پىسى پە پاکستان دده تىكل دى
 بىرھندىدە سترگى خىرى داشنا دى
 نور خە نە دى رغە پىش وانزىڭ غل دى
 آفرىن شە پەھلت دا فانا نو
 چى نىولى ورته پولە اوھوقىل دى
 اچولى د ظالم چىرىوان تە لاس دى
 ستومان كېي يې سامراج پىچلى يېغل دى
 هە وىچ چى خوڭ پە چىلو وىنۇلا مبى
 چا يىنۈدى ۹ دەھۋى پە زەكە پىل دى
 دا سېپى دينى يوه وىچ بەشى گلۇنە
 لالە زار بە شي كا بل سە او س مقتل دى
 شەرمىدە كۆز سترگى سروى پەشا ھەغايى
 چى الله پىروردگار زەمۇنې مل دى
 آخر دا توئۇ تىا به بې پېقى سزا شي
 دا د ظلم شې آخىدە پىن سبا شي

د تېر ئان بایللو شدم بې بصیرتی را يادوي چې ځنګه پې
په لستوونی ڪښي د خان او ملت دېمن ماران وروز،
او د ڪموفتي استمار د فعالیت پر وړاندې پې له پې غوري نه کار
واختیست .

د کامر، آکا او خاُوبِرونکي او وحشتاکه شپي سا په يادوي ،
هغه شپ چې نهونب د مؤمن ملت دیني علماء ، بزرگان
نډه کوونکي محصلين ، کارگران او پوهان یوازي او یوانزې
د اسلام او وطن دوستي په گناه نېول کېښي ، شکجه کېږي
شروندی خښېري او فتل ڪېږي
او د تشن لاسو مئمنو او برمیالو مجاهدينو ولاړېډنه ، مبارزه او
قيام له پولادو او اور سره د غوبنځ او ویسون مقابله .
هغه مجاهدين چې د ټانکونو ، توبونو ، ګن شیب او مید الوټکو
سره څلپ سینې جنګوی په تشن لاس د سره منکلاکه د وحشت
او بربیت پن وړاندې د مقابلې د پيل او جریان ويروونکي عترتاك
او پاروونکي داستان .

نه یوازې مقابله بلکې د مجاهدينو د ايمالۍ گوزارونو پر
وړاندې د سره پوچ او د هعنوي د بېغخو مانه سهواج او
شکست . او د دغه برحق مقاومت او جهاد په لړ ځښې د
خدای چ، د لېنکر کارنامې ، اتلولي او حمامې چ نه یوازې
نمونب د اتل ملت په تاریخ ځښي تلپاق ويابونه ګېل شی بلکې
د پوره اسلامي او آئرا دې نړۍ شمله پرې لوره بنکاري او دنځک .
او ورسه همدا اوس اوس په هیواد ځښي د ډروسي وحشي

پاسنی

قصاب نظام

د لېز بزغ چه د مکوله کړلنه وخت
دنفرت غشی د بشر د زړه له پرینه وخت

چه د سو سانو د دوستي په افسانو تيرول
دنيا يې لامه هم يې لاس له خپله دينه وخت

رسوس په دوستي کښي په موږ ټه ټه کېچې:
په ندارو يې تور لوگي له سرد کنه وخت

وطن بايلو ~~نړۍ~~ تحد پونسي چه خرنګ دی؟
يو سوي کب دی چه دبل په لاس له سینه وخت

ساده سو مان به يې په د نگوغر وکړي خوږو؟
چه د مارکیزم خبيث بوټي يې له چينه وخت

پت جنایات يې د قصاب نظام د نيا ولیدل
چاره يې لاس کښي وه چد لاس ~~نم~~ له آښنه وخت

تره کی نزوپ وو، د امین له سترگو و پرگو کیده
چه د کار مل انجام به خه شي بی تکينه و خوت

ما چه بیرک او شاه شجاع سره تلل په فکر
بیرک له بپری سپکه پورته له شاهینه و خوت

۱۳۶۳ کال دليندی شله

د ۱۴۹ مخپاڼه

دوان شوم او غوبنسل مې
څلم . ککي هم د دې پ د پاره
چه ذه بيا خواهش ونه
کرم ، سار وانه شو . په
کت کښې پرپوته خو کله
یوې خوا او ڪله بلې
خواته او بنسله .
زما په فکر چه تر
سهره وينه پاتې
شوه .
» پای «

هم سبا سهار د وخته کوم
شهید راشي . ککي شايد
هدافکر کاوه خو ماقچوپيا
ما ته که : « لکه چه جنګ
ختم شو ! »
« د هو داسي بینېي » ککه
عواب راکړ . « يابه بجهدين
زخې شوي وي او خپل
شهیدان او زخميان به
واباسي » « دېښې نه مځکې
خبره گناه ده . ککي ھنکدا
غیب ویل دی ! » نره ما



انسان چې شي بې لاري انسامان وهی په بدنه ہے
 انسان ورته لاشو دی قول جها وهی په بدنه
 په سترگو باندې سروند شئي توراوسپن ورته يوشان وي
 که خل وي گه پري واره يوشان وهی په بدنه
 تميز دښه او بد کولي نه شئي بي تميز شئي ہے
 دا حمکه د خان بولی او آسمان وهی په بدنه
 په حوله دعدالت ناري وهی خوي د شيطان کوري
 شيطان ورته عاجز شئ شيطاناً وهی په بدنه
 فامونزو ڪبني یو خوتنه مکروب چېري پیدا گړي
 د خل غرض لاره عهد پیام وهی په بدنه
 بس څله هستي غواړي د فامونزو په نېسته ڪبني
 په وخت د ضرورت ټکني غلامان وهی په بدنه

دا خرنګه دوسيت ده چې په دوست هم صرفه من کېي
 په وخت د ليونتوب کښي څل دوشتاوهی په بدنه
 مته کې، چا مردارکه او لعین چاچار ماري ڪړه؟
 آخر بد دا بې دينه پرچميان وهی په بډه
 کارمله ای رسولله! ته لا اوسم هم نه پوهېږي
 ته حیر حیرورته گوري ستایران وهی په بدنه
 ستاهم هماغه لارده چې یارکدې پېروان شول:
 ډېر شرده چې بتا اوستاخپلوان وهی په بډه
 غزوالله، د وحدت رسی ته واچوه لاسوونه:
 د بمن د بشريت افغانستان وهی په بډه

چې سوربنامار مونازل په کورشو
 په غره اوسمه باندې بل او رشو
 کورونه وران شول، باغۇشۇل
 تېغر د ظلم په وطن خورشو
 دوینوفوارى ته

لندپی

د شهیدانو برکت دی
رسان پر خلیقی بمعنه غور حؤینه
شهیدان مره نزدي ژوندي دي
چي مطحان يې په پيوو کوي فیرونه
د افغانانو له غیرته
رسانو واستول د سولې پیغامونه
منطق او رونی في په اړد واخلي
چو خوک د کفر وظيفه اجرا ڪوينه
څالله کورې په مرگ ودان کړي
چو د هومړا تاری وهی لاس پړ ڪوينه
ببرکه لوی کفر دی دا دی
چو قومانده له کړمليں نه در ڪوينه
اول احمق دوهم کافريې
ببرکه تا چو سهنه په روس کړل وظنو
خوک په جيلو کښي شهیدان شول
د ځا په ويسو سمه غر شول سره ګلونه
ببرکه کور دې خنای خراب کړه
رسان کورونه منکوي مالونه وریښه

چې مجاھد دي مړه په مه کړي
 پاڼت په مه کړي دهشکي او سراکونه -
 په پېښې په لاسو او په پښوکړل
 حالقه خدا یه په روس بل کړي سره اوږد
 د اسلام فخر شوی افغانه
 چې سرو لبندکو ته دې ورکړل گزارو
 خنګه بیا خان مسلمان بولی
 چې اولادونه یې دروس تعلم کړی
 شپږنه وروړه اړمان جنه
 نړه دې سمنده شم چې به نه درسره تلم
 له دنوا ولاړۍ بې دیدن
 په آخرت کښې به دې تینګ نیسم لاسونه
 بین المللله نوم دې ورک شد
 سروس شهیدان کړل په ګازو افغانی وروغه
 شهیده وروډه سار سپړه
 ستري ستمانه دې هزار ته ناسته یه
 خور چې د وروډ په مرګ خبرېنې
 نړه ونه سپېښې ستري اوښې تویوینه
 د وروله غنه لپوټ شوم
 عالمه مه مې ګرموي چې هرڅه کهمه
 ودورو جانه کله مې هېږي
 ستا بنکلې ستري چنځ وېښته اوپېښ غایبو

افغانان داسې غږي دی
 چې په قش لاس مقابله دروس کويته
 افغانان داسې ننګالي دی
 چې نړاوښې ماشومان غزا کويته

د افغانانو زور دی وليد
 چې په قش لاس دې نغلوی ترکرمهينه
 د دینا ستر طاقت روسان دی
 حیرایي داده مجاهد یې نغلوينه

ټرکیه، خد مخرب دې وکړي
 جيل ته دې بوتلل ټپې بې شماره عالونه
 امیتنه ته لا ډې لعین وي
 تا شهیدان ڪړل بیا دې وویتل لستونه
 بېرکه ته چې پرې ملپیښ شوی
 په کیماوی ګاړو دې خوپین کړه عالونه

بېرکه له پلاوه دې عاق شوی
 حکم وطن په شورویانو خرڅوینه
 چې د څوانانو مرگه مروي
 خدايیه په درکښې به دې خه کم شوې ونه

جرزاله مېنې دې سپیره شد
 پداسي حوي چه في باه کړل عالمونه
 د جهاد تېرڅول اووه کاله
 خالقه خدایه اتفاق خوک نه ڪويته
 کاشکي جهاد په اتفاق شي
 سروسان به ورک شي موبن به چل وطن تړخونه
 د افغانانو له غږته
 سروسانو وکړل په هرځای کښي فريادونه
 افغاستان نه نظر وکړئي
 هر غونډوي د شهيدانو بېغونه
 چې نور تائكونه يې ايرې کړل
 ترغیري مجاهد سل خله تاو شمه
 خماشهيده حوانه درونه
 د ارمانيونه به دې جوړ کړه کتابونه
 شهيد به ولې خان مړ بولې
 د ډار تبف يې په بېړک ويیلي دينه
 چې په هوا جائزه ولې
 د مجاهد ترهopic وکابني ګلومنه

مالین ونکي، «مېعن «ش-ل»

خدایه هدا غرب می ترغوب کری
 چی شورویان په تینسته لاریل الله وطنه
 ای په سنگ کنی توریمالیه
 حمله په جمع باندی په لری خوندوته

جهاد به ولی په شا درومی
 چب یه کوونکو سعه خدای ملکی شینه
 ماجھی پردی خبرخان پوه کرو
 چی یویوالی به بری منع ته راوینه

المن ونكی :
(بناغلی غل ملامکار)

شهیدات وطن هرگز نمیرد
 دل مؤمن قرار از غم نگیرد
 براه خاک خود سرده په شادی
 که آخر جای خود را حق بگیرد
 "ثبتات"

افغان مجاہدین

ګل محمد خاں «بیتاب» په کال ۱۹۶۷ کېنې نزېندې دی . دی دیوپې نزېندارې کورنۍ غږي دی . په مېړ پکوئې ڪړۍ شریف الله خاں کېنې او میرې او دا وخت درویشم جماعت طالب علم دی .
بناغلې بیتاب په شعر او ادب کېنې د پروفېس افضل فاماچب او پروفېس ملتان شاه ماحب شاھزاد دی . نظم او نشردواړه ليکي . اوښې ليکي .

مقتل د ڪريلا شولو وطن افغانستان
نا تاره خزان راغي په ګلونو د افغان
د لاسه د ظالم شولو سور اوږد بنکلې وطن
قتلېنې سروزانه پکشېواره او لوړي څوانان
د پاره د اسلام د ننک، غيرت او د پښتو
د پېرونه شوپاتي کونډې رنډې یستيمان
واپس نه راجع شاهه که سونه ی غوشېن
په ننک ده ملا تپل هر نزلي د خوشحالخان
د کفر په دنيا کېنې نلزې لپ راشي د دعم
— مئين د آزادۍ چې کله گډيشه په میدان

د وحشیانه او لوح تیری شپږ
کال چې د غندې په لرکښی
ې د هیواد دنه د خدای لېنکړ
کن، پرتن مجاھدين دروسی او
کارملي عسکرو په بارکونو، قشنو
او نورو تأسیسانو توافقن او کفر
مانقومنکي بریدونه کوي، د ټوپک
پر خولو یې غندې اود سر
پر قرباني او د وینو په مبدله.
او دا دی دشمي په شنه نړۍ ه
کښې د سختي یخن او واورو سره
د مجاھديسو تر توامنو بریدونو
لاندې د ماتې خورلې د بنمن
وروسته اوې لړېږدي او نېښي.
رسانو د افغانستان کلی کلی
بمبارکړ، او کودکوړې په تپ
وتائیه، مالوته یې لوټ او ماڻو
ې ترتیغ تېرکړل،
څه نروس او پوهی طاقت ېي
چې درلود د قشن لاسو مجاھديسو
په وړاندې ې دريغ ونکړ؛
خو لدې ټولو سو سو روښ

عکرو له حوا د عامه وزنو
تره غوشونکي لږي .
همدا اوس په ګران افغانی
کښې له یو هنې د کلیو او کودنځ
په تپ تړل او بې دریغه بباره
همدا اوس نهونې د بې
دافع هیواد والو دسته جمعی
وئنه او سوچو .
همدا اوس اوس د میندو
په غلښې د بچو په خوکو اود
کلاشتکوف پر ګولو د هنوي
د ځیگر ټوقق غلبیلول .
پې دافع ولن د کیماوي او زهري
موادو بې امانه استعمالول .
دنه په هیواد کښې لوبه، ناروڼي
قرق او ورافې؛ او ګاونډيو
هیوادو ته د بې کوره او بې وسیلې
مهاجزو بهیں، او بې مس پناه
حال او دردونکي وضعه او د -
هغوي پن سره لېوی او له بې
حوا سودا گري، نېڅندونه او
هو! د جدي شپږمه دروسانو

دینا نه سترگې پېت کېږي شروندکه وي هغه خلک
 هر خوک چې شي د دین او د اسلام په فرم قیان
 دینا او مه عقی شو ګټور هغه نړۍ
 په لار کښې د حق چې کوم نړۍ شوشیدان
 ورځی یې په ټینکونون جهانزونه بې پړو
 و پښن یې کله هغه چې مضبوط یې وي ایمان
 د ملک او د وطن پاره دامې جنک یې وکړو
 مړیا من به یادېنې د افغان ده درست جهنا

چې موښنې غواړې چېل اختيار دی
 چې ته یې غو اړه ې درست ننګ و عاردي
 په لنس په تن او په کوړه مینه!
 ته رندون نه سرت دی، شروندون وفا ډی

خیر دی که دی لمبوي کو ته حسوسو
 د آیندې به می د ډوال پوچ شمی

د جدی د شپزبې تورې ورجي په اړه :

حَبِيبُ اللَّهِ «رَفِيعٌ»

د کمونیزم خبره

بنه رسوا شواوس حساب د کمونیزم
نه آبرو شته ده ، نه آب د کمونیزم
کو د تاوې ، قل عام ترینه نه زینی
دیته واټي انقلاب د کمونیزم
شوندی په درد وی، غم وی، ویزو، دوک وی، آه وی
چې نازل شی په عذاب د کمونیزم
باغچه یې په سرو ویسو او به کیزی په
په له وینوتل تالاب د کمونیزم
د منطق او علم بنه پکنې نشتله
سفسطه ده سوال او حواب د کمونیزم
داناف له قیمتی وینو نه پر ته
با دان نه لري سحاب د کمونیزم
په عمل کښې سرهچه د تطبیق وې دی
تش الفاظ دی سورکتاب د کمونیزم

د بینو له نرو یو ۲۱ خه سریتوب غواړی
 حیوانیت دی انتخاب د کمونیزم
 سور پرچم د خونپی بنکلاه سبول دی
 تری وریبری سورخوناب د کمونیزم
 ای په سره کتاب کښې ډو به سردې هسک کړه
 بې تعیر ری سرگین خواب د کمونیزم
 هغوي هم ددې بنامار ترستوفی تپرشی
 چه پرانیزی چيرته باب د کمونیزم
 خپله هم په خپلو وینو باندې سره شول
 خوک پچې ګډ شول په سرخاب د کمونیزم
 هم یې شرونډ اوهم مردن - مردار مرداروی
 پچې ډوب شوی په مرداد د کمونیزم
 پچې په سره کښې سواه ځی په دې سیند کښې
 غرقوي به یې ګرداب د کمونیزم
 هفه ملکه یا په سره اور کښې سوچدلى
 پچې پریع شوی فتح الباب د کمونیزم
 هرمن دوږي یې بیادستی نقش نهین وي
 پچې په قار شی پری ارباب د کمونیزم
 په خدمت یې پچې ځان ستړی اوتن آب ګړ
 شوپه غاړه یې تاب د کمونیزم

په نشه کېنېي شىشە په ولا په ^(۳)

چې يې خېلېي وو شراب د کمونیزم

په بالبىت يې روح له بادرسە روان شو ^(۴)

چې وو پىروت په تخت خواب د کمونیزم

وفادارو سره هم وفادار نه دى ^(۵)

دا چانۇن دى او دا داب د کمونیزم

توپ وي ، تانگ وي ، بم وي ، درزو وي ، دروزوي ، بزوي

تاباه کن دى تۈل اساباب د کمونیزم

ئىپ ونه سىچەكپى ولپ پورە ^(۶)

لغى دى انقلاب د کمونیزم

حق په او تو بوتونىي پىتولى

كە هەر خۇغا پى سىلاپ د کمونیزم

ئىندى لاندى كېلپ په چول بىابان كېنى

چې وو سەم خوك په سُراب د کمونیزم

جىشى غوندى لە لوبى ھلاڭىزى

چې ماغلى پېپى سىلاپ د کمونیزم

چىن هم پوه شوپى لە پېرى تىنگولو ^(۷)

چې بى سُره دى سىباب د کمونیزم

چىنلىككە هەر خۇو چىزى وخت تېرىدى ^(۸)

بېرىتىم نە مەھىرى ئاپ د کمونیزم

داولس د قهر اورته به ورلوبزی
 خوکچی پنه بزدی په سرکاب د کمونیزم
 د بلاغ یېھ شرگند شویول جهان ته
 خیری شوی دی نقاب د کمونیزم
 او س د خلکو ترrob پوب لاندی نسکوردی
 ختم شوی نور دباب د کمونیزم
 په منطق نه چی، په تیلوی، په ټانګه چی
 دی دا گاپی او س کتاب د کمونیزم
 چې د شپې په منزل چې خراغ مراو اخله
 علا نه لري شهاب د کمونیزم
 هاکان چې کمونت ورته جامی وي
 او س خیری دی مهتاب د کمونیزم
 له لمر خرکه تر زواله دوکسوف کښې
 په غروب دی، سور آفتاب د کمونیزم
 او س دوینی د فثار په نع اخته ذی
 چې په وینو دو شباب د کمونیزم
 د افغان د تپری تورې په رنها کښې
 نع لیده شوی بی حجاب د کمونیزم
 هغه لوړی، د دی قیمت دی خوا هشونه
 په دام نه بنلی عقاب، د کمونیزم

ملان افغانه! لوی ویا پردې نصیب شو
چې دې و تاکه پایاب د کمونیزم

نه د پرش بېته قصیده یې د توان نه ده
کتاب غواړي هر کتاب د کمونیزم

۱۱، د کمونیزم د ډالکتیک:

۲۱، د پاروسین هغه تظریف ته اشاره ده چې انسان د
دیزرو او لادبولي او کمونستان یې هم د خپل تکامل د
قانون له مغې په کلکه مني.

۲۲، حکله چې خلقیان او پرچیان په قدرت سره ولن شول او
خلقیانو پرچیان نزندانو نوته واچول، دروس له خواهی
اجازه نه دن لوده چې ویې و ثانی نو خلقیانو د خپل قهر
سرپلود پاره د زجر او شکجئی په وخت کښې په پرچیانو با مندې
د غافټا بوتل استغایلول په دې بیت هدې پېښی ته اشاره ده.

۲۳، دروغۍ د بالښت په وسیله د توه کې شرمیدی مردانزیدو
ته اشاره ده.

۲۴، د توه کې وفادار شاھزاد حفظ الله لعین ته اشاره ده.

- ۱۶، چا وویل په کندهار کښې درو سانو یوه بام یوه پېره
ذېره ونه له ځکې ناو ایسته او په خابنونو یې (و د مروله)
ما ویل د انقلاب لغوي معنی هداده.
- ۱۷، د جېشی وروستی یا ګفتنه اشاره ده.
- ۱۸، د کمونیزم د نیمکړیا او زپ بنت په باب د چین د حکومت
او کمونست ځکوند وروستی اعلان ته اشاره ده.
- ۱۹، چرینځکو دروس دیکټور.
- ۲۰، وايف اهیل کتان ۱ سیوبزی په وړاندې څیریزی دیب
عقیدې ته اشاره ده.

د محض پاڼي

سوخوتکي غم او غرسې د آفې فاجعه او تېري سره د مقابلي
هلاصېدو په تمد د چرسو او د غوش بری لار چې دیووئه
او اخعاد لار ده په ځنکښو
هدا علت دی چې د نشه يې
موادو په بدل ځکښو په خپل
کلاشنکو او وسله هم منه
منه کوي.

له دې ټولو سره مقاومت ته
په کار ده چې دغه خونږه
فلجې یوانې د شعار، بیانې
جلې او ګټرانس په چوکات
کښې ونه غندۍ، بلکې له دې

او موږزې په باید د هدف او
متزل لار وټاکو او د متزل

چوئری سخّر

پرسنل

ما بنام چه نهی و مرد په تیار و کنی پتیدله
 بې شمپرە سروپه سوری په آسمان بنکاره کيدل
 بھیر دنوریانو وو لینبلی خوپه لارکنی
 زرمونیز غوند پ حیران او پریشان بنکاره کيدل



چالار و هله چيله چا قبل ته نوک نیولی
 شاید چه وودوئی به هم ختلی سرونه شاته
 دچابه نالید لو پیرا و نوته وو بیمه
 له چابه **بنایف** بنکلی خاطرپی وی بېرته پاته



یا **بنایف** سروپه سوری هم دھسک په لویه دشته
 دایوله بله **لرگی** او قھنلاخواره واره تلل
 خندونه ددوئی په لارکنی هم چیرته پراته وو
 چه پتە خوله په ترهه یوله بلە کناره تلل



چه شپه وخت پخوله او خوره چو په چوپیا شو
 رخو ورکو ویرانو کدی هم را ووتلی
 وطن ته یق شا کبیری وه دروس ظالم له لاسه
 په وپره او په ترهه یق او بزدی لاری نفینتی

● ● ●

دوه هلتنه ، خلور هلتنه ، پلی ، پلی ، غوته ، غوته
 لکه پاس په هسک کبپی چه سرواف و دورو په ستوری
 خپل کودکلو او پیرپی خاطری یق وی پیرپی اینپی
 سرواف په لویه دشته وو دورک پیاو په لورپی

● ● ●

چه نرور او ظلم نه وی خوئ بده کونکی ته شا کبیری ؟
 چه جبر او ستم نه وی خوبز وطن کله پریزدی خوک ؟
 خپلوا ن او عزیزان چه وا په شرمندی سوگدو وو
 او داسپ دخپل پلار نیکه مدفن کله پریزدی خوک ؟

● ● ●

کرد شپه هم په هسک او هم په زهکه وو مزلونه
 نه ستوری په آرام شول ، نه له ظلمه دایشلی
 سحرچه په افق کبپی درنا نبپ بنکاره شوپی
 خواره شول دآسمان او نرمکی درست سپاره او پلی

په هـک چـه سـپـدـی وـچـاـوـدـی سـتـورـی پـوـپـنـا شـول
 دـنـمـکـی کـهـکـی دـنـسـتـی طـیـارـو تـالـاـوـالـاـکـرـی
 خـوـکـی هـلـتـه شـهـیدـان شـول ، خـوـکـه پـه يـو پـه بلـه لـامـلـی
 بـیـاـزـور دـمـلـحـدـانـو لـورـاـوـهـورـ سـرـهـ جـلاـکـرـی



پـه عـجـيـنـو باـنـدـي پـکـشـول دـيـرـدـو هـسـپـاـلوـنـه
 دـعـيـنـو پـه سـرـقـو وـيـنـو بـه مـلـکـی بـزـدـی خـالـونـه
 دـاـبـه دـنـماـزـ پـه خـوـبـکـنـی شـولـخـرـومـ لـه مـوـرـاـوـیـلـاـرـه
 زـاـهـ بـزـدـی پـه گـورـ وـرـکـو پـه خـاطـرـکـنـی مـثـأـلـوـنـه



داـخـنـگـ سـهـرـو دـایـی خـهـ مـهـرـ وـصـفـاـوـه ؟
 پـه وـرـکـو مـهـاـجـرـو خـوـیـی کـهـ دـقـیـاتـ شـپـه
 پـه دـرـغـو بـه خـهـ پـتـ کـرـی ؟ مـوـنـزـلـیـدـیـ دـیـ پـهـسـتـیـجـیـ
 تـرـ دـایـیـ سـهـرـوـنـو بـهـنـهـ وـیـ دـظـلـتـ شـپـه



د ثور او ومه اوه

د مجاهدينو له بريده ېې په
سنا ورچ له عسكري تاسیسانو
د اور لمجې پورته کېني
او د ماقې لوحړي .
له دې پړته په ملکو مليو ،
نایلو هیواوو ڪټرانسوون او
نورو غونډو ڪښې هم رسانو
ته تاریخي سکوژي ور په برخه
دي .

نه خپلو رسیبانو ته پورته کلې
شي او نه خپلو اقامو او
غلامانو ته .

اوس چې رسوان په کابل
کېني د خپل ترڅه شروندانه
پنځم ڪال په پېړدو ويئي په
مقابل کېني خپله کمزوري او ماته
لا به احساسوي او په رسان له
هن خه له لاسه وتيلى بولې او بې
له دې چې د نورې رسواي
انتظار ويسي بلېړش شنټکر
کوي . داسي چې د حالاتو په
وړاندې ېې لز دغه اړوا -
(۱۰۰)

بیا هم ماقې خورلې او رسوا
په مخامخ جګړه کېني خو
د مجاهدينو ايمان او د مټ زور
ته نديوازې کموفستي نړۍ او د
وارسا پکت کوز گورې دې بلکې
د هفوی تانکونه ، الوټک او
نور جنګي وسائل د مجاهدينو
پېښو ته فکور پراته دې او -
ټپت .

په مخامخ جګړه کېني د
وارسا پکت دغه شرم او رسواي
مرګ دې چې له څل نتول
مادي او پوئي قدرت او وحشت
رسه سه ېې د پنځو ڪلو په
تېږدو یوازې د کابل بنار هم
خان ته په امن نشو کړي .

د تانکونو دنه هم په پولادې
ديوالونو کېني مروغ پاته نه
شول او داسې شې فشته
چې مجاهدينو د کابل بنار پېږي
رسه تبعه نه وي گرزولي او
د اوس تشور .

سید اسماعیل «فاطمی»

در زیر پر از طوری فرز سته و که آمُ پر از طوری فرز

و مانند عده‌اند مالک دیگر جهان
مشعل قاباک آزادی را در
این سرزمین انقلاب خیز
و مرد پرور نیز به قابسپارند
اما ملت بجاهد و مسلمان پاسخ
تجاوز روس را دریک
جله خلاصه کرد که افغانستان
نه چکوسلواکی است ، منه
رومایی است و نه بخارستان
است .

افغانستان سنگر اسلام است
و سرزمین قهرمانان
و آزادی خواهان تایخ .
چنانکه جهان علاء تماشا

هجوم قوای روس بر
افغانستان و مستاخز سر
تاسی ملت قهرمان افغان
به حاضر دفاع از عقیده ، آزادی
و تمامیت ارضی کشور یک رستاخین
ب سابقه ای در تایخ جهان
است .

روسها فکر میکردند
و مغروز به موقعیت های
دیرین خود بودند که می
توانند بسیار به آساف
و در مدت کم و هیجان بزود
تجهیزات نظامی مدرن عصر
افغانستان را اشغال کنند

آغاز سقوط

افرودند.
 از اطفال و زنان هم کفر
 تا پیرمردان و جوانان
 افغانستان بعد شمن بدزدایع
 مختلف فربه زدند نانوای
 از طریق نان ترکاری فروش
 از طریق ترکاری و میوه فروش
 از طریق میوه روسها را به
 هلاکت رساندند.
 دختران این سنگر بخیر
 شکن و آزاده با بریق‌های
 آزادی بخش امارت شکن
 الله اکبر به روز روش در
 جاده‌ها و شهرها راه پیمانی
 کردند و بر ضد علاقه دار
 غلام و دست نشانده کابل
 (ببرک)، شعار دادند و خواستار
 استقلال سرتاسری کشور و
 خروج قوای ماجم روس
 از خاک خود شدند اما ده
 عوض روسهای جنایتکار،
 نامرد و متجاوز از طیاره

کرد، که روسها نه تنها
 قادر به تغیر افغانستان نیستند
 بلکه در مدت شش سال
 موفق به تغیر یک ده کوچک
 افغانستان نه شدند.

جهانیان به چشم سر
 دیدند که روسها کوه‌ها را
 آتش نزدند شهرهای را به
 رشت‌ها مبدل ساختند هکده
 های را ویلیف کردند اطفال
 بگاه و پیرمردان و پیره
 زنان را شهید ساختند جوانان
 با غیرت و شجاع افغان را نامردانه
 قافله وان به زندانها و کشتار
 گاه‌ها کشاندند.

اما نه تنها مقاومت افغان
 های را سرکوب ساخته نتوانستند
 و نزعهای یا عظمت
 الله اکبر بجهدین را
 خاموش کرده نتوانند بلکه
 درینچه به شجاعت و خشم مردم
 ده چند و صد چند مرتبه نیرو

آغاز سقوط

عاکر مان در کوه ها و دشت ها
ودره های افغانستان
به طور یارگار باقی میماند.
و امروز آن سوپ پاوردی
که از شنیدن نامش به
اندام جهانیان لرزه می افراز
بدست پرتوان افغان های
شجاع و آزاده کوبیده می شود
وعمل نابود میگردد.
قابل به تذکر است که این
اولین رستاخیز قهرمانان
افغان در طول قرنها نیست بلکه
در عراحل خلف تایخ در مقابل
زور گویان و اتعار گران
عصر مردانه وار به پا خاسته
اند و چشم های تجاوز زرا
با شمشیر آزادی کوپ را خته اند.
اگرچندی به عقب بس
گردیم و به تاریخ خونبار
و پر افتخار افغانستان مراجعه
کنیم خواهیم دید که امپراطوری
های بزرگ جهان درین

های توپدار و تانک های
غول پیکر استفاده کردهند
دخلت از قهرمان را به
حرب اسلام و آزادی شهید
ساختند این عمل بارهادر
هله شهر های افغانستان
تکرار شده است.
ا. طفال تو سط غولک پلخان
در هر نقطه افغانستان روس
ها را مورد هدف قرار داده
و ضربه زدند و فریاد نظامیان
شان به کرمیت سر
کشید که امریکا سلاح بف
صدای را برای افغان ها
کنک کرده است.
کاروان های نظامیان
باسنگ، چوب و بیل و تبر
با هدین ضربه دیدند و
نابود شدند و هر روز لاش
های تانک های سوخته
شده و طیاره های سرینگون
شده و مجده های شکته

و اختلافات و عدم وحدت
سیاسی و رهبری واحد
سقوط امپراطوری جنایت
کار و مخصوص روسیه
آغاز گردیده است.
و حقیقی و قطعی است که کشور
های اسلامی تحت اسرارسته
به نوزادی فهمانان
افغان آزاد شوند و یک
باندیگ بیر ق
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ
در آن جا به اهتزاز در آید.
(إِشَّا اللَّهُ)

سرزمین آزاده و زنجیرشکن
سقوط حکرده است.

چنگز و انگریز و هلاکو
در هیئت سرمین باشکت
مواجه شدند اسکندر کبیر
در کوه های بلند و دشت
های پلن و دره های
و سیع افغانستان به نام
درآمد.

یمور در هیئت خاک
لنگ شد. و از هیئت جا به
یمور لنگ شمرت یافت. و
ناچار از طریق صلح از افغانستان
عبد حکردو

خلامه هرقدرت متکبر
و ظالمی که نابودی و
زروالش نزدیک شده است
دیوانه وار بر افغانستان
جموم آورد و بالاخون سرکوب
و نابود گردیده است.
و امروز نیز با وجود
این همه بـ تطبی ها

غتی غتی خبری

پاسنی

ور په زړه شو چې باید غتی
غتی خبری وټري، نو وې
ویل، آس، اویش، پیل، د
حاجی شمرنده، او دا سې خو
غابنی دی؟

برک هم لکه هغه ساده.

نموم چې هر خو یې روسی
مشاویں پوه کړي چې پورت
کښینه، او لویې لویې خبری
کوه چه ملی مشر او رهبر بنکاره
شي —

د ده خوار من ناسته پاسته سمه
شه، نه یې کله داسيځن په خول غړ
چې دده لویې ثابته ڪړي، چې کله
دماثاوینو په دېر نړیا، او زړمت
پنځه جملې فسبتاً منځي او د
هضمولو ور په حوله وړشي،

يول د عقله پل ته مور کوژده
کړي وه، یوه ورخ مردان
شو چې د خواښې کره لامه شي،
مور ورقة ویلې وو:

گوره چې پوزه موږا پري نکړي
چې در شب سلام به وړته کوي
بیا پام کوه چې سپکه وضنه
و نکړي بره خواته تېر شه،
سم دروند کښینه او غتی غتی
خبری کوه

د چې در ورسید، له
سلامه وروسته نېغ تېر شو
د خو یې برې خواته په
اوړل شيو فالق بستو پاس
کښیناست، چې خواښې د کور
کلي حال تړي پوښت.
ده ته د مور د سې یم نیخت

بیرک چی مسکو ته حی په
 کابل کبئی بی پرچی ملکری
 پوه کمی چی گوره پوزه
 مو پری نه کپری ، سـمـ
 کبینه او سم غښېره ،
 غتی غتی خبره کوه چی
 د سپری په سترګه درسته ،
 وکوري او تمه یې درنه
 وڅښېري
 له هنې خوا چی راحی نو روکا
 هم ده ته دېری غتی غتی
 خبری ور نزده کمی او سم
 سرو ګرام ور کمی چی :
 دا سی به کوی او دا سی
 به وايی ، خود ده خوله
 چی په کومو خبرو بنویه
 چوئه ده هغه یې بی اړدې
 له خولې ويئ او په پېس
 درویند آواز و وايی :
 (آس ، اوښ ، پیل او
 دا سی خو غابنې دی ؟
 چی کله یې څل ملکری

فوزا ورسی د خان پرسولو
 فکر غتی غتی خبری
 ور په زیو کپری او د هغه
 نرم غوندي هغه ده
 په ناقص فکر یو خو
 مکمری غتی غتی خبری
 ور په نړه شی یعنی
 آس ، اوښ ، پیل ، د
 خایجي شهرنده او دا سی
 خو غابنې دی ؟
 هغه نرم بیا لا تر ده
 بخنور وو د ده بد مرغه
 بد مرغې د دېر تأسف
 وړ ده چی دواړه ځایه
 باید خان ڪنټرول کري .
 (هم د نمور کره او هم
 د خوابنې کره) .
 هغه نرم بـخـانـ خـوابـنـېـ
 ته پـرسـاوـوـ دـېـ بـجـبوـرـ دـېـ
 چـېـ خـوـ ځـایـ خـانـ غـتـ
 وـبـنـېـ خـوـ چـېـ غـتـ نـهـ دـېـ
 پـهـ خـدـ بـهـ غـتـ شـېـ ؟

پر واپه شیات غت بکاری
او پر بکاره غت حقیقتونه
نه پیشی ، په دی نه
پوهی چې غتی غتی خبر
کوچی دی او سری په تنسی
خبرلوده آواز نه لوئیبی .
که سل حله خان و پرسوی ،
چې لوع نه وي پد د د
آواز او اونو بوقو یې
لوئیل امکان نه لري
وپی عادی خبری که د
کوچی او بازار په لهجہ
هم وي نه حله تر دی
بنج ډی چې ووایی :
اں ، اوین ، پل ، د حاجی
شرمند او بالآخره دا -
پوچو غائبی دی ؟

دروسی مشاورینو په امر او -
سلا خو تنه د قومی
مشارنو په فم له کوختو
او بازارونو ود ته راټول
کړی ده ته یې تر وار
له مخه پر ویلی وي چې
خان به ود ته د قور
خواهونی او د دوئی واقعی
غمودښت او داسې بد
بنکار وي چې نه د اولس
په خوبنے کار کول غواړه .
خود ده شبه او ذهن
داسې عیار شوی دی چې
په پېغمه جمله پې بې
اماډی هنډ غتی غتی خبر په
د ده له خوک ویاسي چې
دوئی یې تصور هم فشي
کړلای .

د دی پر خای چې اولس
له خانه خوبن کړی ، نور
پی هم و تهوي .
ده ته د هنډ نرم غوندي

... رفقا، چرخینیکو گفته است
که درست لین شوید و اوامر
را بی چون و چرا قبول کنید!
به پیش!



بوق و کرنای، وسی‌ها یانه‌بان‌گرهیله گری‌ها، کاران‌خواهد افتاد.

SPEADI

Editor

**MOHAMMAD SIDDIQ
PUSSARLI**

Vol: 1 No. 6

JANUARY 1985

SPEADI

Editor

**MOHAMMAD SIDDIQ
PUSSARLI**

Vol: 1 No. 6

JANUARY 1985

تفسیر آن آیات قرآن حکمران



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ اتَّقُوا فِي
سَبِيلِ اللَّهِ إِذَا قَلَمْتُمُ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضِيْتُمُ الْحَيَاةَ
الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي -
الْآخِرَةِ الْأَقْلَيْلُ هُوَ الْإِنْتَصَرُوْا يَعْذِبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيُسْتَدِّلُونَ عَوْنَاءَ
غَيْرَكُمْ وَلَا قَضَرُوهُ شَيْئًا طَوَّافُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ الْإِنْتَصَرُوْهُ
فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذَا أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْمَانَيْنِ إِذْ هُمْ
فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَخْرُنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَاتَّزَلَ اللَّهُ
سَكِينَتُهُ عَلَيْهِ وَإِيْدَهُ بِخَنْوَدِهِ تَرُوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا
السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلِيَّاطُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَمْكٌ أَنْقَرُوا أَخْفَافَهُوَ
ثَقَالًا وَجَاهُدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفَسُكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرُ لَكُمْ
إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سُورَةُ تُوبَةٍ آيةٌ ٤١)

ترجمه: اى مؤمنان شمارا چه شده که چون بشما گفته شود در راه

خدای بیرون آشید ، بر زمین گرافی میگنید؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِّنَ الظُّلْمَاتِ إِلَى
النُّورِ هُوَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلَيَاهُمُ الظَّاعِنُونَ
يُخْرِجُونَهُمْ مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلْمَاتِ طَأْلَيْكَ
أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَلِدُونَ ۝

سورة البقرة آية ٢٥٧،

وجه استراؤك

دراما ميكافا: سالانه ۳۰ دالر

اسود پا ۲۵ دالر

پاکستان ۴۰ دالر پیش

شمماهه نصف قیمت